

حق "آسمانی" مرد و رنج زمینی زن



لبه خون آلود چاقو، ضامن تامین "نجاب" زن
بقیه در صفحه 7

فرزندان نسل خاکستری

نگاهی به برگزاری مراسم بزرگداشت بیستمین کشتار تابستان سال 1367 از طرف جمع مستقلی از جوانان و دانشجویان و فرزندان جان باختگان توسط کانون 67 در کلن
مهدی اصلانی

برای اولین بار تعداد جوانان اگر نه هظراز با میانسالها که به تعداد قابل شمارش و پر تعداد گلآذین مراسم هستند. همه چیز دست جوانانی است که مرگفروشان اسلامی پدرانشان را از آنها ربوده و جوانی‌شان را به تاراج برده‌اند. مراسم را می‌توان بدین لحاظ متفاوت از مراسم‌ها و آیین‌های بزرگداشت شمرد.
بقیه در صفحه 4

* دیدگاه *

مصاحبه با نوام چامسکی

مصاحبه گر: وینسنت ناوارو - برگردان ناهید جعفرپور
اوباما می‌گوید که ما به پیشباز تغییرات خواهیم رفت اما هیچ اثری وجود ندارد که نشان دهند این تغییرات از چه طبیعی برخوردارند. نهاد های مالی که پشتیبانان اصلی و تامین کنندگان مبارزات تبلیغاتی وی هستند، وی را تانید می‌کنند. این به این مفهوم است که هیچ نشانه ای برای هرگونه تغییری وجود ندارد.

بقیه در صفحه 8

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان در اعتراض به سرکوب خانواده های جان باخته گان شهریور 67 وقتی از طرح مجدد آن جنایت هولناک وحشت دارند!

سرکوبی چنین گسترده از روزهای قبل برنامه ریزی شده بود. در هفته های اخیر ماموران امنیتی رژیم در تماس های تلفنی بسیاری از خانواده ها را تهدید کرده بودند که در مراسم 8 شهریور شرکت نکنند و در صورت حضور در خاوران با سرکوب شدید روبرو خواهند شد و حتی گفته بودند که در صورت درگیری، خون تان پای خودتان است.
بقیه در صفحه 2

بیانیه ی دادخواهان کشتار ۶۷

ظلم بی حد نگر و حال پریشان ما

چرا بجای پاسخگویی به سنوالات ما در رابطه با چگونگی اعدام عزیزانمان، که به چه جرمی آنها را که عموماً طبق قوانین خود جمهوری اسلامی به زندان محکوم شده بودند این چنین قتل عام نمودید و آنها را دسته جمعی و به شکل مخفی و شبانه در گورستانی پرت و دور افتاده دفن نمودید، به ما نیز حمله می‌کنید؟ چرا مانع برگزاری مراسم برای آنها می‌شوید
بقیه در صفحه 2

اسامی جان باخته گان راه کارگر در قتل عام تابستان سال 1367

بقیه در صفحه 3

خاوران فقط اشک و اندوه و نفرین نیست!

*رژیم از خاوران وحشت دارد و برای درهم کوبیدن خانواده های جانباختگان و جلوگیری از انتشار حقیقت هولناک کشتار زندانیان سیاسی و سنت شدن برگزاری یادمان سالانه آنان، در میان مردم برنامه ریزی و اقدام می‌کند. در مقابل اما خانواده های قربانیان و بازماندگان برای انتشار حقیقت کشتارها در میان مردم به حد کافی یاری نمی‌شوند..... از سایت روشنگری
بقیه در صفحه 6

گوشه هایی از واقعیت های

نظام جمهوری اسلامی در ایران !

احمد نوین

سازمان بین‌المللی شفافیت (Tio)، در سال 2007، ایران از نظر فساد اداری - مالی، در زمره کشورهای با فساد (اقتصادی) بالا طبقه بندی شده است.
بقیه در صفحه 5

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

در اعتراض به

سرکوب خانواده های جان باخته گان شهريور 67

وقتی از طرح مجدد آن جنایت هولناک وحشت دارند!

در بامداد روز جمعه 8 شهریور، صد ها نفر از مادران و خواهران؛ همسران و فرزندان و دیگر دوستان و وابستگان جان باخته گان قتل عام شهریور 67 به رسم هر ساله به سوی خاوران به راه افتادند. اما در مسیر حرکت با حضور گسترده ی نیروهای سرکوب رژیم روبرو شدند. ماموران امنیتی و انتظامی و موتورسواران حزب اللهی چماقدار با محاصره ی کامل گلزار خاوران و ایجاد سیم های خاردار و نرده های فلزی و راه بندهای گسترده مانع از تجمع خانواده های جان باخته گان شدند. مزدوران رژیم بر خلاف سال های پیشین نه تنها اجازه ندادند تا خانواده ها و وابستگان جان باخته گان به گلزار شهدا برسند و به عزیزان خود ادای احترام کنند بلکه در طول راه مانع حرکت آن ها به طرف گلزار شده و موتورسوارهای چماقدار با آجر و دیگر اشیای سخت به ماشین ها حمله کرده و شیشه های ماشین را شکستند؛ دور بین ها و تلفن های همراه بسیاری را ضبط کردند و به ضرب و شتم شدید خانواده ها پرداختند و تعدادی را دستگیر کردند.

سرکوبی چنین گسترده از روزهای قبل برنامه ریزی شده بود. در هفته های اخیر ماموران امنیتی رژیم در تماس های تلفنی بسیاری از خانواده ها را تهدید کرده بودند که در مراسم 8 شهریور شرکت نکنند و در صورت حضور در خاوران با سرکوب شدید روبرو خواهند شد و حتی گفته بودند که در صورت درگیری، خون تان پای خودتان است. ماموران سرکوب رژیم حتی تعدادی از فعالین خانواده ها را پیشاپیش دستگیر کرده بودند تا مانع سازماندهی مراسم یادبود بیستمین سال قتل عام زندانیان سیاسی شوند. اما علیرغم تمامی تلاش های سرکوب گرانه و تهدیدهای گسترده ی نیروهای امنیتی، خانواده ها با جسارت تمام و با عشق بیکران به عزیزان خود به این تهدیدها و وقعی ننهاده اند و به رسم هر ساله راهی گلزار شهدا شدند.

سرکوبی چنین وحشیانه، نشان از ترس و وحشتی گسترده در میان سران حکومتی است که بیست سال پس از آن قتل عام خونین؛ هنوز هم از این جان باخته گان وحشت دارند و از شعله ورماندن آتش خشم و نفرت بازمانده گان و مردم آزاده نگران هستند. در آن سال دژخیمان رژیم به فرمان خمینی به قتل عام هزاران زندانی پرداختند که بسیاری از آن ها دروان محکومیت شان را از سر می گذراندند و یا با طی دروان محکومیت می بایست از زندان آزاد می شدند. آن قتل عام وحشیانه آن چنان نفرتی علیه رژیم را دامن زده است که بیست سال پس از آن جنایت دهشتناک سران رژیم از مطرح شدن آن بیش از پیش نگرانند. بویژه که سازمان عفو بین الملل امسال در اعلامیه خود این جنایت رژیم اسلامی را با کوره های آتش سوزی نازی های آلمان مقایسه کرده است.

چنین سرکوبی ادامه ی سرکوب همه جانبه ای است که رژیم اسلامی علیه جنبش کارگری؛ علیه جنبش دانشجویی؛ علیه فعالین جنبش ملی در کردستان و بلوچستان و خوزستان؛ علیه فعالین جنبش زنان و علیه جوانان و نوجوانان کشور تحت عنوان مبارزه با مفاسد اجتماعی در پیش گرفته است.

جمهوری اسلامی که در سیاست های داخلی و وعده و وعیدهایش شکست خورده و با ماجراجویی های بین المللی اش ایران را در چنبره تحریم های گسترده گرفتار کرده است؛ نگران انفجار خشم مردم است. و از این روست که چنین با خشونت هر حرکت سیاسی و ضد رژیمی را سرکوب می کند.

ما ضمن ابراز همبستگی با خانواده های آن عزیزان جان باخته و ادای احترام به آن ها، اقدامات سرکوب گرانه رژیم اسلامی را به شدت محکوم می کنیم و از همه آزادیخواهان و نهاد های مدافع حقوق بشر و سازمان های دمکرات و ترقی خواه می خواهیم با هر امکاتی که در اختیار دارند به افزایش سرکوب گری های رژیم اسلامی بپردازند و خواهان آزادی دستگیر شده گان گردند و خواهان بررسی آن جنایت دهشتناک در یک دادگاه بین المللی شوند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی

زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

8 شهریور 1387- 29 اوت 2008

بیانیه ی دادخواهان کشتار ۶۷

ظلم بی حد نگر و حال پریشان ما

هموطنان عزیز!

همان گونه که مطلع هستید، مرداد و شهریور امسال، مصادف است با بیستمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷. در این ایام بنا بر رسم هر ساله، خانواده های جانبازگان ۶۷ اقدام به برپایی مراسم یادبود می کنند تا یاد عزیزان به خون خفته خود را گرامی بدارند. مراسم ها عموماً به صورت محدود در منازل خانواده جانبازگان برگزار می شود و در آخرین روز جمعه نزدیک به ۱۰ شهریور، بسیاری از خانواده ها و دوستان و آشنایان آنها، در گلزار خاوران گردهم می آیند. امسال نیز در حالی که یکی از این مراسم ها در منزل مادر یک از این جانبازگان، منوچهر سرحدی، برگزار گردید، نیروهای امنیتی به بدترین شکل ممکن به منزل مادر سرحدی حمله کرده با افراد حاضر در مراسم که فقط و فقط برای اجرای یک مراسم معمول و همیشگی دور هم جمع شده بودند، برخورد کردند. در جریان این برخوردهای ناشایست و توهین آمیز، حال چند تن از مادران بشدت بد شد و حتی یکی از آنان با اورژانس به بیمارستان انتقال یافت. ماموران امنیتی در این مراسم اقدام به توقیف نوشته های شخصی افراد، کارت های شناسایی و گواهینامه های افراد حاضر در مراسم کردند. آنها کمترین اعتراض این خانواده را به بدترین شکل ممکن پاسخ دادند و خانواده های داغدار را تهدید کردند که چنانچه فردای آتروز یعنی ۸ شهریور به محل خاوران بروند با آنها برخورد شدیدتری خواهد شد.

ما خانواده ها که حضور بر سر مزار عزیزانمان را حق خود می دانیم، به رغم این برخوردهای خشن و ناشایست، تصمیم گرفتیم که به رسم هر سال روز ۸ شهریور به خاوران برویم.

روز جمعه ۸ شهریور نیروهای امنیتی با حضور وسیع در مسیر جاده خاوران و برخورد پلیسی، تمام مسیر جاده بسمت این گلزار را محاصره کرده و جاده فرعی منتهی به گلزار را با نرده های آهنی کاملاً مسدود کردند و نگذاشتند که برای اجرای مراسم مان به گلزار خاوران برویم و درب خاوران را به روی خانواده ها ببندند. همچنین در برخی موارد که برخی خانواده ها اصرار و تلاش می کردند که به گلزار بروند، ماشین های آنان مورد هجوم قرار گرفت و شیشه های ماشین ها را می شکستند و افراد را دستگیر می کردند.

در کداین آئین و مسلک خانواده های داغدار را از حضور بر سر مزار عزیزان خود مانع می شوند، آنهم با این شکل خشن که البته برای ما خانواده های جانبازگان در طی این ۲۰ سال نازکی نداشته و ندارد. چرا بجای پاسخگویی به سنوالات ما در رابطه با چگونگی اعدام عزیزانمان، که به چه جرمی آنها را که عموماً طبق قوانین خود جمهوری اسلامی به زندان محکوم شده بودند این چنین قتل عام نمودید و آنها را دسته جمعی و به شکل مخفی و شبانه در گورستانی پرت و دور افتاده دفن نمودید، به ما نیز حمله می کنید؟ چرا مانع برگزاری مراسم برای آنها می شوید؟ چرا ما را از حضور بر سر گورهای بی نام و نشان آنان نیز منع می کنید؟

ما خانواده های این جانبازگان قاطع و روشن اعلام کرده و می کنیم که تا جان در بدن داریم از یادشان نمی گاهیم و همیشه و تا روزی که عاملان و عامران این جنایت ضد بشری افشا نشوند و عدالت در مورد آنها اجرا نشود، به راه خود ادامه خواهیم داد. مراسم سالگرد ابتدائی ترین و کمترین حق ما است، چرا با خشن ترین و بدترین شکل ممکن مانع برگزاری آن می شوید.

ما بخشی از خانواده جانبازگان سیاسی از تمامی عزیزان خود در خارج کشور نیز می خواهیم بیش از پیش با ما همراه شوند و صدای دادخواهی ما را به گوش تمامی انسانهایی که ارزش و حرمت زندگی را پاس می دارند، برسانند. از تمامی نهادها و انجمن های دموکراتیک و حقوق بشری دنیا تقاضا می کنیم درد و رنج ما را به هر شکل که می توانند منعکس کنند. ما از همه آزادیخواهان انتظار داریم که صدای ما را که در مملکت خودمان خفه می شود و رسانه های کشورمان یا نمی توانند و یا نمی خواهند منعکس کنند، به هر طریق که می توانید به گوش جهانیان برسانید. ما از رسانه های مستقل در خارج کشور انتظار داریم که مسئولانه با انعکاس این بیدادی که بر ما می رود به وظایف خود چون گذشته عمل کنند.

دادخواهان کشتار ۶۷ - ۹ شهریور ۱۳۸۶

اسامی جان باختگان راه کارگر در قتل عام تابستان سال 1367



عفو بین الملل:

درخواست برای تحقیقاتی جامع و بی‌طرفانه در مورد اعدام‌های ۶۷ کشتار ۶۷ یکی از بدترین تجاوزها به حقوق بشر در ایران

به گزارش رادیو آلمان :

سازمان حقوق بشری عفو بین‌الملل با انتشار بیانیته‌ای به مناسبت بیستمین سالگرد اعدام‌های دسته‌جمعی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، یکبار دیگر مقام‌های جمهوری اسلامی ایران را فراخواند تا درباره‌ی این قتل‌ها، تحقیقاتی جامع و بی‌طرفانه انجام دهند و مسئولان آن را شناسایی و تسلیم عدالت کنند. عفو بین‌الملل در بیانیته‌ی خود گفته است: قوانین بین‌المللی حقوق بشر ایجاب می‌کنند که مقامات ایران در موارد نقض حق حیات، مانند موارد ارتكابی در طول "قتل عام زندانیان"، که در ۱۹۸۸ شروع شد و در سال بعد ادامه یافت، تحقیقاتی جامع و بی‌طرفانه انجام دهند و مسئولان آن را شناسایی و تسلیم عدالت کنند. کوتاهی تانکونی در این مورد، و مدت زمانی که از این کشتار گذشته است به‌هیچ‌عنوان از این مسئولیت نمی‌کاهد.

عفو بین‌الملل در بیانیته‌ی خود اعدام‌های دسته‌جمعی سال ۶۷ در ایران را یکی از "بدترین تجاوزها" به حقوق بشر در ایران توصیف کرده و گفته است: کسانی که مسئول این کشتار بوده‌اند باید تحت تعقیب قرار بگیرند و بر اساس استانداردهای بین‌المللی دادرسی‌های عادلانه، محاکمه شوند.

دستور آیت‌الله خمینی .

اعدام‌های دسته‌جمعی سال ۱۳۶۷ به دستور شخص آیت‌الله خمینی چند روزی پیش از پایان رسمی جنگ ۸ ساله‌ی ایران و عراق به اجرا درآمد. آیت‌الله خمینی در فتوای خود اعدام "محرابین" و آن دسته از زندانیانی را که "بر موضع نفاق پافشاری می‌کنند" لازم دانسته بود. در فتوای آقای خمینی آمده بود: تشخیص موضوع در تهران با رای اکثریت آقایان حجة‌الاسلام نیری (قاضی شرع)، جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده‌ای از وزارت اطلاعات می‌باشد، اگرچه احتیاط در اجماع است. در زندان‌های مراکز استان، رای اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده‌ی وزارت اطلاعات لازم‌الاتباع می‌باشد.

پس از صدور فتوای آیت‌الله خمینی، در فاصله زمانی‌ای که بیشتر از چند هفته نبود، زندانیان یک‌یک در برابر پرسش‌های مشخص و محدود هینت تعیین شده از سوی آیت‌الله خمینی قرار گرفتند. دکتر یرواند ابراهامیان، که کتابی در باره‌ی اعدام‌های دسته‌جمعی ۶۷ منتشر کرده، در این باره می‌نویسد: کسانی که پاسخ‌های نامساعد می‌دادند، بی‌درنگ به اتاق ویژه‌ی هدایت می‌شدند. در آنجا انگشترها و عینک‌هایشان ضبط و به آن‌ها گفته می‌شد که وصیت‌نامه نهایی خود را بنویسند. آنگاه آنها را به سوی چوبه‌های دار که پنهانی، در تالار سخنرانی گوهردشت و حسینیه اوین برپا شده بود، می‌بردند و در گروه‌های ۶ نفری به دار می‌آویختند.

بازماندگان قربانیان می‌گویند زندانیان از سرنوشتی که در انتظارشان بود خبر نداشتند. با توجه به پایان جنگ ایران و عراق و شادی عمومی ناشی از آن، تصور اعدام دسته‌جمعی برای زندانیان دشوار بود.

آمار قربانیان

در مورد شمار اعدام‌شدگان، آمار و ارقام متفاوتی وجود دارد. آیت‌الله منتظری در خاطراتش نوشته است: حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر زندانی را - تردید از من است - از زن و مرد در کشور اعدام کردند. آیت‌الله منتظری در خاطراتش همچنین به ملاقاتی با نیری، قاضی شرع اوین، اشراقی، دادستان تهران، رئیس، معاون دادستان و پورمحمدی، نماینده‌ی وزارت اطلاعات اشاره می‌کند. او تاریخ این دیدار را اول محرم آن سال ذکر می‌کند، که مصادف با ۲۳ مرداد ۱۳۶۷ است، و می‌نویسد: به آن‌ها گفتم، حداقل در محرم از اعدام‌ها دست نگه دارید، آقای نیری گفت: "ما تا الان هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده‌ایم، دویست نفر را هم به عنوان سرموضع از بقیه جدا کرده‌ایم. کلک این‌ها را هم بکنیم، بعد هر چه شما بفرمانید!"

عفو بین‌الملل در بیانیته‌ی بیستمین سالگرد اعدام‌های سال ۶۷ نوشته است: در دوره‌ای که از اوت ۱۹۸۸ شروع شد و تا نزدیک دهمین سالگرد انقلاب اسلامی در فوریه ۱۹۸۹ ادامه داشت، مقامات ایران موج وسیعی از اعدام زندانیان سیاسی را به راه انداختند - که در نوع خود، پس از آن چه در سال‌های اول و دوم پس از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ صورت گرفت، بزرگ‌ترین موج اعدام بشمار می‌رود. باور بر این است که در مجموع بین ۴۵۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر، از جمله زنان، در این جریان کشته شدند.

سازمان عفو بین‌الملل در بیانیته‌ی خود همچنین از حکومت ایران می‌خواهد که از حضور بازماندگان قربانیان در گورستان خاوران در جنوب تهران در روز ۲۹ اوت یا حوالی آن، به منظور یادآوری این سالگرد و دادخواهی برای عزیزانشان، جلوگیری نکند. صدها نفر از کسانی که شتابزده اعدام شدند در این گورستان، و بسیاری از آنان در گورهای دسته‌جمعی بی‌نام و نشان، دفن شده‌اند. م / عفو بین‌الملل، دویچه‌وله 1 شهریور.

- 1 - ابراهیم نجاران
- 2 - رحیم حسین پور رودسری
- 3 - علیرضا تشید
- 4 - یوسف آبخون
- 5 - ضیا الدین نادری
- 6 - بهرام طاهرپور گل سفیدی
- 7 - حمید دینخواه
- 8 - عادل طالبی
- 9 - حیدر زاغی
- 10 - موسی محبوبی
- 11 - عطا معینی
- 12 - جعفر ریاحی
- 13 - صادق ریاحی
- 14 - عبدالمجید سیمیری
- 15 - لهراسب صلواتی
- 16 - اسماعیل معارفی
- 17 - حسین حاج محسن
- 18 - بهروز رضانیان
- 19 - رسول سراج جباری
- 20 - امیر میر عرب
- 21 - کامیار جهان بیگلری
- 22 - موسی قوامی
- 23 - جواد مشعوف
- 24 - مهدی محبوب
- 25 - مسعود علی دوست
- 26 - مصطفی فرهادی
- 27 - فرهاد محسن پور (مصطفی)
- 28 - غلامرضا خضرابی
- 29 - فرهاد عبدالله پور
- 30 - علی جلوندی
- 31 - کاظم خوشدل
- 32 - منصور نجاتی
- 33 - محمد عقیلی
- 34 - احمد والی
- 35 - فرهاد
- 36 - ...

فرزندان نسل خاکستری

نگاهی به برگزاری مراسم بزرگداشت بیستمین کشتار تابستان سال 1367 از طرف جمع مستقلی از جوانان و دانشجویان و فرزندان جان باختگان توسط کانون 67 در کلن

مهدی اصلانی

به سالن که وارد می‌شوی انگار بوی سوختن ستاره می‌آید. بوی شمع سوخته و گل‌میخک، فضا را پر کرده است، و جنب‌وجوش تعدادی دختر و پسر جوان، که بی‌قرار، نگران اجرای برنامه‌شان هستند. لباس‌های متحدالشکل آن‌ها چشم نواز است. همه خاکستری‌پوش هستند. نه سیاه. نه سفید. چرا که اینان فرزندان سال چاقو هستند و خاکسترنشینان فراق پدر!

بر خلاف مراسم سنتی و آیین‌های بزرگداشت سیاسی و ترکیب غیرجوان اینگونه مراسم، برای اولین بار تعداد جوانان اگر نه هم‌تراز با میان‌سال‌ها که به تعداد قابل‌شمارش و پر تعداد گل‌آذین مراسم هستند. همه چیز دست جوانانی است که مرگ‌فروشان اسلامی پدرانشان را از آن‌ها ربوده و جوانی‌شان را به تاراج برده‌اند. مراسم را می‌توان بدین لحاظ متفاوت از مراسم‌ها و آیین‌های بزرگداشت شمرد.

حدود 200 صندلی در سالن چیده‌اند و همگی‌شان دلوپس آن هستند که سالنشان پر نشود. آخر با آن‌که از مدت‌ها قبل برنامه‌شان را به اطلاع عموم رسانده‌اند. چندین برنامه دیگر، که اگر نگوییم با بدجنسی و شیطنیت که با سلطنتی سیاسی از طرف برگزارکنندگان، با این تاریخ تلافی کرده است. اگر اجرای هم‌زمان کنسرت پیانو توسط یک جوان ایرانی در کلن را به مشکلات سالن و عدم اطلاع!! برگزارکننده مرتبط بدانیم، بدسلیقگی هواداران یک حزب سیاسی در اعلام هم‌زمان برنامه‌های مشابه برای بزرگداشت جانبختگان حزبشان غیرقابل توجیه می‌باشد. هواداران این حزب با اطلاع از این که این جوانان از چهار ماه قبل به تدارک برنامه و اعلام علنی آن اقدام کردند، درست در کمتر از دو هفته مانده به برنامه در همان روز و ساعت اقدام به برگزاری مراسمی دیگر نمودند. ای کاش ما توان آن را داشتیم که در هر شهر چندین برنامه‌ی موازی را برگزار کرده و تمامی سالن‌هایمان مملو از کسانی بود که با حضورشان به آن پلیدی کم‌یاب در تاریخ معاصر نه! بگویند. اما ما جنینش کم‌زوران فاقدی چنین توانی هستیم.

اعلام برنامه‌ی هم‌زمان در کلن از طرف هواداران یک حزب سیاسی با هر نیتی که شکل گرفته باشد ناظر به هیچ دست‌آوردی جز تقویت کینه و پراکندگی نیروها در حکومت یک جنایت‌تبه‌کارانه نخواهد داشت. برنامه هنوز آغاز نشده است که تمام صندلی‌های سالن پر شده و چشم‌ان شکوفه، و نوید و پژمان و مینا و آنا و دیگر آهوی بچه‌گان نسل خاکستری از برق لولو می‌زند و می‌درخشد. تعدادی به ناچار به شکل ایستاده در کناره‌های سالن برنامه را پی می‌گیرند.

چه نام‌های لطیفی دارند این بانوان خاکستری‌پوش. مینا، شکوفه و چقدر گل پرتاب می‌کنند برای عموها و خاله‌هایشان، کسانی که شکوفه‌های جانشان، پدرانشان را در تابستان بد با داس مرگ درو کردند. شکوفه منتظری! کسی که مرگ‌فروشان اسلامی در تابستان 67 پدرش را از وی و برادر یک ساله‌اش زدند و خود در زمان وقوع جنایت 4 ساله بوده و در این سال‌ها همواره دادخواه خون پدر بوده است، مراسم را با نوشته‌ای پر خون و زنده آغاز می‌کند.

پس از شکوفه، محمدرضا معینی، که خود از زندانیان سیاسی سال 60 و از منسوبین خانواده‌ی مرگ‌خودآگاهان تابستان 67 و فعالین حقوق بشری و عضو گزارشگران بی‌مرز می‌باشد، به پشت تریبون فرا خوانده شد. موضوع سخنرانی رضا معینی، تحت عنوان "دادخواهی، تلاشی برای امروز" در راستای علایق سالیان اخیر سخنران ایراد شد.

رضا چند سالی است که تمامی دغدغه‌اش، میحت دادخواهی و راهکارهای قانونی جهانی شدن شکایت علیه آمران و مجریان، و تبدیل شاهد به شاکی بوده است.

سخنران بعدی محمدرضا نیکفر، از مسئولین اصلی رادیو دویچه‌وله و از برنامه‌سازان رادیو زمانه بود. دکتر نیکفر که از دانش‌آموختگان رشته فلسفه در آلمان می‌باشد، در میان سخنرانان اصلی و مجریان برنامه که همه به نوعی مرتبط با ماجرای زندان و مقوله‌ی زندانی سیاسی و مسائل آن قرار داشتند تنها مورد استثناء در ترکیب اصلی سخنرانان به حساب می‌آمد. "یاد آن تابستان" تم سخنرانی آکادمیک و طولانی محمد رضا نیکفر بود. با آن که متن مقاله‌ی از قبل آماده شده‌ی نیکفر چندان طولانی نبود، اما نحوه‌ی ارائه مقاله و بیان توأم با مکث و آرام‌خوانی سخنران، باعث شد تا با توجه به فشردگی و طولانی بودن برنامه، سخنرانی نیکفر

زمانی بیش از دوبرابر وقت تعیین شده به سخنرانان دیگر را به خود اختصاص دهد!

محمدرضا نیکفر در بخش‌هایی از سخنانش به اهمیت آرشیبو کردن یاد و مفهوم آرشیبو و اهمیت آرشیبوی خاطرات و یاد مانده‌ها اشاره داشت.

مرجان افتخاری (پروین خسروی) از زندانیان دهه‌ی شصت سخنان خود را به موضوع دادخواهی و امکان محاکمه سران حکومت در دادگاهی نظیر دادگاه راسل اختصاص داد. مرجان افتخاری به محاکمه تمامی عوامل جنایت در تمامی سال‌های حکومت در دادگاهی جهانی تأکید کرد.

پژمان سلیم، حقوقدان جوان مقیم لاهه که پدرش را در سال تیر و در دهه‌ی سیاه 60 اعدام کرده اند، سخنان خود را تحت عنوان راهکارهای حقوقی برای دادخواهی در عرصه بین‌المللی و داخلی ارائه کرد. پژمان در صدد آن است تا بتواند با شکایت به نهادهای بین‌المللی قاتلان پدرش را به محل اقامت و تحصیلش لاهه بکشاند. آخر صندلی‌های دادگاه لاهه محل اقامت و تحصیل پژمان، خمیازه کشان نوبت نشانند جانیان را به انتظار نشسته‌اند.

اجرای روخوانی متنی احساسی و رمانتیک بین پدری که اعدام می‌شود با دخترش فرصتی را ایجاد کرد تا صدای ماندگار علی ستاری (علی کسام) که نقش پدر را ایفا می‌کرد پس از مدت‌ها شنیده شود. علی ستاری مجری اولین میتینگ بزرگ سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به مناسبت سیاهگل در دانشگاه تهران بود.

مهدی اصلانی (گزارشگر) یکی از جان بدر برده‌گان از کشتار تابستان 67 که در زمان وقوع ساکن بند 8 زندان گوهردشت یکی از دو محل اصلی کشتار در تهران بود، از مشاهدات خود و ویژگی‌های بند 7 و 8 و فرعی 20 نزد نیروهای چپ در گوهردشت سخن به میان آورد. وی سخنان خود را با اشاره به حضور علی ستاری در مراسم اینگونه آغاز کرد که: دیدن علی در پشت تریبون وی را برای لحظاتی از خود بی‌خود کرده و به دانشگاه تهران در سال 57 برده است. زمانی که نام فدایی برای هم‌نسلان او حرمت بوده و غرور فدایی هنوز به گدایی نیفتاده بود. او در روایت خود از راهروهای مرگ و کتاب در دست انتشارش کلاغ و گل سرخ و همچنین از فدایی اقلیت جهان‌بخش سرخوش گفت: که چگونه در پی یک حادثه جایشان تغییر کرده و سهم زندگی و مرگشان را با هم تاخت زده‌اند. هیئت مرگ جهان را به جهان دیگری که بدان باور نداشت می‌فرستند.

گروه موسیقی جوان تپش 2012 و خواننده جوان و تازه به شهرت رسیده‌اش شاهین نجفی با عنوان "موسیقی اعتراض" اجرای زنده ای از آثار تازه خود را عرضه کردند که بسیار مورد توجه حاضران قرار گرفت.

در فواصل برنامه‌ها، میان‌برده‌هایی با عنوان خاوران توسط پیرجوانان خاکستری‌پوش که از کودکی به جوانی پرتاب شده‌اند در 4 اپیزود تلنگری بود به حافظه‌های هنوز له نشده.

در فواصل استراحت دیدار و حضور سه نسل از مرتطین با مقوله زندانی سیاسی از دیگر نکات قابل تأمل برنامه بود. پیش‌کسوت‌ها و موسفیدهای زندان‌های سیاسی ایران از اصغر ایزدی و محمد آزادگر و علی ستاری و عاطفه جعفری گرفته تا هادی امینیان و منیره برادران و مینا زرین و سیاوش محمودی و... نسل سومی که در جستجوی یافتن هم‌رزم پدرش سراغ از پدر نادیده گرفته و به شکار لحظات و خاطرات بیان نشده از پدر می‌گردد. فضا چنان صمیمی است که همه یکدیگر را عمو و خاله صدا می‌زنند. عمو! پدر مرا دیده‌بودی؟ می‌دانی چگونه اعدامش کردند؟ مادر می‌گوید: 5 شهریور بود.

بند 7 و در اولین روز چپ‌کشی در زندان گوهردشت. عمو! ما دو نفر پسر های خطیبی هستیم. هیچوقت شما با بابا در یک بند بوده‌اید؟

عمو! می‌دانید بابا در مقابل هیئت مرگ چه گفته و چه کرده که اعدامش کردند؟

عمو! بابای من چطور؟ هیچوقت او را دیده بودی؟ 20 سال حکم داشت. اوین. وجه انرژی بی‌پایانی دارند و چه جان‌سخت‌اند این خاکستری‌پوش‌ها! و در پایان وقتی که اشک امان شکوفه را بریده است خطاب به وی می‌گویم: شکوفه 1 حالا که برنامه خوب برگزار شده دیگر اشک برای چیست؟

آخه عمو دلم می‌خواست الان به همراه امید و مامان می‌رفتم دیدن بابا خاوران. دلم داره پر می‌زنه برای خاوران می‌خواستم آن‌جا باشم. حیف! به آرامی از صندلی‌هایمان برمیخیزیم و به احترام فرزندان نسل خاکستری کلاه از سر برمی‌داریم.

گوشه هایی از واقعیت های

نظام جمهوری اسلامی در ایران !

احمد نوین

سازمان بین‌المللی شفافیت (Tio)، در سال 2007، ایران از نظر فساد اداری - مالی، در زمره کشورهای با فساد (اقتصادی) بالا طبقه بندی شده است.

نظام حاکم در ایران، اینست که این سرکوب و بردگی به گونه ای کم نظیر به شنیع ترین شکل ممکن اعمال میشود. به معنای دیگر دزدانی که کلان میبرند در مقام ریاست میمانند، اما، به حق ظلمی کارگر و زحمتکش، با ضربات شلاق، زندان، شکنجه ... پاسخ داده میشود.

علت این که بدینگونه ظلم و ستم، جهل و جنایت، غارت و چپاول به مردم کشورمان تحمیل شده است چیست؟ آیا علت این نیست که بر کشور ما علاوه بر حاکمیت نظام غیرانسانی سرمایه داری، دین، ناسیونالیسم، دولت ایدئولوژیک، نهاد روحانیت، کمیته های اسلامی، سپاه پاسداران، ارتش و ... حاکم است. و حاکمیت ارتجاعی آنان بر اقتصاد، سیاست، فرهنگ و روابط اجتماعی تحمیل شده است و تداوم یافته است، و در مقابل مبارزات مردم در تعیین سرنوشتشان، به شدیدترین وجه سرکوب میشود؟

با توجه " ملاحور" شدن و به حیف و میل شدن سرمایه های کشور توسط رهبران ریز و درشت جمهوری اسلامی ایران از جمله ؛ آیت الله علی خامنه ای، آیت الله محمد امامی کاشانی، آیت الله محمد یزدی، آیت الله ابوالقاسم خزعلی، آیت الله مصباح یزدی آیت الله هاشمی رفسنجانی، آیت الله واعظ طیبی، حجت الاسلام علی اکبر ناطق نوری، آقای رفیق دوست، عسگر اولادی و و "اقازاده" ها و دیگر ایادی آنان، انچنان فساد سرپای این رژیم را گرفته است که امکان هر نوع اصلاحات عمیق و جدی به نفع اکثریت مردم زحمتکش ایران ناممکن است.

سیاست های رهبر نظام، رئیس دولت و کابینه او، مجلس اسلامی، مجلس خبرگان، شورای مصلحت نظام، سپاه پاسداران و ... فساد و بحرانی را وجود آورده است که آسیب های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی گسترده و کمر شکنی را بر جامعه ما تحمیل نموده است. این آسیب ها، روزانه از کودکان، زنان، کهنسالان، کارگران و دیگر مزدبگیران تحت ستم در ایران قربانی میگردند. در کنار این فجایع سیاست های تجاوزکارانه دول امپریالیستی در خدمت غارت و چپاول از طرفی و از طرف دیگر، تداوم بایکوت اقتصادی ایران، ضربات سهمگین اقتصادی- اجتماعی را تشدید نموده است که بیشترین قربانی را از کارگران و زحمتکشان کشور میگیرد.

راه رهایی مردم ایران از این همه نابسامانی ها؛ نه به جمهوری اسلامی ایران، نه به سیاست ها و عملکردهای امپریالیست ها و ایادی آنان، تلاش های پیگر تر در ایجاد ارتباطات، هماهنگی و همبستگی های مبارزاتی و جنبش های برابری طلب و آزادی خواه، اعم از کارگران و دیگر مزد بگیران تحت ستم، زنان، دانشجویان، جوانان، ملیت های تحت ستم در ایران و در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی ایران و مقابله با سبای قدرتهای امپریالیستی و مبارزه در جهت دستیابی به حق تعیین سرنوشت مردم ایران بدست خود آنان است. به امید برآمدن تشکیلات رهبری کننده این مبارزات و استقرار سوسیالیسم در ایران.

بیانیه کانون مدافعان حقوق کارگر

درباره احکام شلاق کارگران

برطبق گزارشات دو نفر از زنان و سه نفر از مردان شرکت کننده در مراسم اول ماه مه به شلاق و زندان محکوم شده‌اند. محکومیت افراد به خاطر مشارکت در یک مراسم کارگری، که حق همه کارگران است، به زندان و شلاق با هیچ یک از معیارهای انسانی سازگار نیست. علاوه بر آن شاهد آن هستیم که فعالان اجتماعی نیز به زندان‌های طولانی و احکام غیرانسانی محکوم می‌شوند، تعقیب و مجازات فعالان کارگری و اجتماعی که در ماه‌های اخیر با بسته شدن هرچه بیشتر فضای اجتماعی تشدید شده است می‌رود تا تمام روزنه‌های حیاتی جامعه را مسدود کند. و فعالان کارگری و اجتماعی که از حقوق اولیه انسان‌ها دفاع می‌کنند، تحت فشار بیشتر قرار گیرند. صدور این احکام تنها بیانگر عجز و ناتوانی حاکمان در برابر خوسته‌های به حق مردم است. کانون مدافعان حقوق کارگر بر مبنای منشور خود، وظیفه خود می‌داند که از آزادی فعالیت‌های اجتماعی برای کارگران دفاع کرده و هرگونه احکام غیر انسانی را در جهت محدود کردن فعالیت‌های اجتماعی محکوم می‌کند و خواهان لغو کلیه احکام غیر انسانی برای فعالان کارگری و اجتماعی است. برگرفته از سایت کانون مدافعان حقوق کارگر.

گردانندگان نظام جمهوری اسلامی ایران در تمام طول حیات ننگینشان، در سرکوب عناصر و نیروهای مخالف نظام، کما بیش از اراده واحدی برخوردار بوده‌اند، اما، در تسلط بر پست های کلیدی و یا غارت ثروت های ملی، اینجا و آنجا کارشان به درگیری هائی نیز کشیده شده است. که گاه، برخی از صاحب منصبان نظام برای جلب نظر افکار عمومی - جهت از میدان بدر نمودن رقبا - ناچار شده‌اند، گوشه هائی از جنایات و یا چپاول رقبا را بر ملا نمایند.

هرچند که در این " افشاگری ها " تلاش نموده اند که محتاطانه رفتار نمایند، اما، ابعاد جنایات و چپاول در جمهوری اسلامی ایران انچنان گسترده است که به مثابه " مشت نمونه خروار است."، میتوان به ابعاد فساد و جنایت در جمهوری اسلامی ایران پی برد.

کشتار مردم معترض به حاکمیت خونریز ج.ا.ا در سال 1360، بر ملا شدن نقش مستقیم روح الله خمینی (بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران) در کشتار چندین هزار نفر از زندانیان سیاسی در تابستان 1367، افشاگری های " فطره چکانی " عناصر وابسته به جناح " اصلاح طلب " رژیم در رابطه با قتل های زنجیره ای، و یا فاش گونی های اخیر شخصی که مسئولیت تحقیق و تفحص قوه قضاییه ج.ا.ا بر عهده داشت و اسناد قوه قضاییه را بررسی میکرده است (پالیزبان)، به کرات نشان داده است که تباهی انچنان سرپای این نظام را فراگرفته است که برای تحقق کمترین اصلاحات جدی در جهت احقاق حقوق پایه ای مردم در ایران، چاره ای جز سرنگونی جمهوری اسلامی ایران به توسط نیروهای مستقل، سازمان داده شده و سراسری مردمی نیست.

برای آشنائی بیشتر با ابعاد گسترش فساد در ایران و ارتباط مستقیم این فساد با رهبران نظام در ایران، به چند افشاگری در ذیل توجه نمایند. پالیزدار میگوید : " آیت الله... آمدند نزد مقام رهبری گفتند که می‌خواهیم یک دانشگاه قضایی بسازیم برای خواران در قم. مجوز داده شد. بلافاصله بعد از مجوز رفتند سراغ ساپورت مالی که به کارخانه لاستیک دنا را مجوزش را بدهید. آقای نعمت زاده هم گفت کارخانه را در ازای ۱۲۶ میلیارد به شما واگذار می‌کنیم. در حالی که قیمت واقعی آن ۶۰۰ میلیارد بود. بعد این آقایان نامه نوشتند به نعمت زاده که تخفیف منظور فرمایید. بعد از بارها نامه نگاری برای گرفتن تخفیف، قیمت را از ۶۰۰ میلیارد واقعی به ۱۰۰ میلیارد رساندند. باز آقایان گفتند که ما پول نداریم. ۸۰ درصدش را به اقساط می‌پردازیم. نعمت زاده قبول کرد. دوباره گفتند بیست درصد بقیه را هم الان نداریم بعد از فروش مستغلات کارخانه می‌پردازیم. خوب به همین راحتی آقای آیت الله کارخانه را صاحب شد و بعد از مدتی هم این کارخانه را در بورس فروخت." (در پی اصرار دانشجویان که نام این آیت الله را می‌خواستند پالیزار گفت این شخص آیت الله یزدی رئیس سابق قوه قضاییه و دبیر جدید جامعه روحانیت حوزه علمیه قم است). پایان نقل قول.

اما در همین نظام، شهروندانی را که بعلت گرسنگی و یا فساد دزدی مینمایند، بنابر احکام محاکم اسلامی زندانی میکنند، شلاق میزنند، به قطع دست و پا محکوم میکنند و یا اعدام مینمایند. ! به معنای دیگر دزدانی که کلان میبرند در مقام ریاست میمانند، اما، دزدان خورده پا را با توسل به قوانین ارتجاعی مذهبی بشدت مجازات مینمایند. این عدل اسلامی در حکومت کاست روحانیت در ایران است.

پالیزدار قبل از آنکه دستگیر و زندانی شود گفته است : " کارخانه ایران خورده، بدون هیچ ضابطه ای به قضات قوه قضاییه، ماشین پرشیا را به نصف قیمت داد و بقیه اش را هم به اقساط، که خیلی که ماشین به نامشان شد این قسط را هم نپرداختند. اما همین بدن و بخشش باعث شد صدای خیلی ها در بیاید. مثلا یک باره بنیادی به نام بنیاد نهج البلاغه آمد گفت که آقا ما هم ۵۰۰ تا ماشین با این تسهیلات می‌خواهیم. حالا فکر می‌کنید چه کسانی هستند اعضای این بنیاد نهج البلاغه. آقای علی اکبر ناطق نوری، رفیق دوست، عسگر اولادی، حسین دین پرور، معزی... ".

پایان نقل قول.

به شهادت تاریخ مبارزه طبقاتی، سرکوب مردم، قتل، غارت، جنایت و بردگی مزدی از مسلمات نظام سرمایه داری است، اما، از ویژگی های

خاوران فقط اشک و اندوه و نفرین نیست!

*رژیم از خاوران وحشت دارد و برای درهم کوبیدن خانواده های جانبختگان و جلوگیری از انتشار حقیقت هولناک کشتار زندانیان سیاسی و سنت شدن برگزاری یادمان سالانه آنان، در میان مردم برنامه ریزی و اقدام می کند. در مقابل اما خانواده های قربانیان و بازماندگان برای انتشار حقیقت کشتارها در میان مردم به حد کافی یاری نمی شوند....

روشنگری: تقریباً از یک هفته پیش اذیت و آزار، دستگیری های گسترده، تهدید و ارباب خانواده های جانبختگان قتل عام 67 از سوی عوامل سرکوبگر امنیتی رژیم رو به شدت نهاد. رژیم در آستانه برگزاری مراسم یادمان قتل عام شده گان تابستان خونین شست و هفت، همان روشی را که سال گذشته در پیش گرفته بود این بار چنان چه خبرها حکایت می کند وسیع تر به کار گرفته است. از گزارش های منتشره در مورد نحوه برخورد رژیم با گردهم آبی خانواده های زندانیان سیاسی جانبخته در خاوران چنین برمی آید که جلوگیری از حضور خانواده ها و برهم زدن مراسم از اهداف آن به شمار می رود. تشدید سخت گیری، تهدیدات امنیتی، ارباب و سرکوب، ایجاد جو شدیداً پلیسی در منطقه و محاصره خاوران به منظور جلوگیری از برگزاری هر گونه مراسمی از سوی رژیم کاملاً قابل درک است. رژیم از خاوران وحشت دارد و از گردهم آبی مسالمت آمیز خانواده ها در خاوران بر خود می لرزد. خاوران سند جنایت حکومت اسلامی است، سندی که تاکنون با همه تقلاهایش نتوانسته است رد پای آن را پاک کند و هر سال، بیش از سال پیش انسان های سوگمند و طرفداران آزادی و عدالت اجتماعی، را برای بزرگداشت یاد جانبختگان آن تابستان خونین چون کهریابی به سوی خود می کشد. هدف رژیم این است که به هر قیمت شده جلوی سنت شدن گردهم آبی و تجمع سالانه خانواده ها را در خاوران بگیرد؛ چرا که می داند که اگر این حضور سالانه جا بیافتد، در اولین تند پیچ حوادث در حالی که در محاصره دریای نفرت مردم دست و پا می زند، دودماتش بر باد خواهد رفت. رژیم می خواهد که خاوران محو شود و جنایت بزرگش که به فرمان خمینی صورت داد، از یادها برود. سال هاست که چنین قصدی دارد و هر سال در آستانه یادبود قربانیان تسمه های سرکوب را سفت تر می کند. سرکوب می کند، زیرا آرام و قرار ندارد. از سیلی که خاوران میتواند جاری کند، هر اس است و اگر چه رو نمی کند تا توجه عمومی را به سند گویا و انکارناپذیر جنایتش علیه بشریت جلب نکند، اما در نهان از هر ترفندی بهره می گیرد تا صدای عدالت خواهی را که از بازماندگان و خانواده های قتل عام شده گان برمی خیزد در نطفه خفه کند.

رژیم از خاوران وحشت دارد و برای درهم کوبیدن خانواده های جانبختگان و جلوگیری از انتشار حقیقت هولناک کشتار زندانیان سیاسی و سنت شدن برگزاری یادمان سالانه آنان، در میان مردم برنامه ریزی و اقدام می کند. در مقابل اما خانواده های قربانیان و بازماندگان برای انتشار حقیقت کشتارها در میان مردم یاری نمی شوند. خاوران فقط اشک و اندوه و نفرین نمی تواند باشد؛ فقط تجدید عهدی کلی و موجز و منحصر به چند روز از سوی جمعی نه چندان گسترده نمی تواند باشد؛ خاوران زمانی میعادگاه واقعی عاشقان آزادی و عدالت اجتماعی و طالبان محاکمه جنایتکاران حاکم می شود که بخش های هر چه بزرگی از مردم کاملاً در جریان کشتار هولناک زندانیان سیاسی در تابستان 67 قرار بگیرند. و این میسر نیست مگر این که روشنگری ابعاد جنایت نظام جمهوری اسلامی در حق زندانیان سیاسی و جزئیات قتل عام در میان مردمی که بی خبرند وظیفه ای مهم، تعطیل نشدنی، و پراهمیت برای همه فعالین اجتماعی و سیاسی، همه آزادیخواهان و همه عدالت خواهان واقعی تلقی شود.

حقیقت تلخ است، اما پذیرش آن و تلاش برای ساختن حقیقتی جدید در متلقات واقعبیت و عمل می تواند طعم تلخ آن را به تدریج زایل کند. و حقیقت این است که در تهران 12 میلیون نفری حضور چند صد یا حتی چند هزار نفر در گروههای کوچک خانوادگی در خاوران در یک روز که آن هم با تدابیر سرکوبگرانه امنیتی رژیم جلوگیری می شود، نمی تواند ابعاد واقعی جنایتی را که جمهوری اسلامی در حق بهترین فرزندان مردم روا داشت بر مردم روشن کند. در همین تهران اکثریت مطلق مردمی که می توانند نیروی عظیم همبستگی با خانواده های قتل عام شده گان شهریور 67 باشند، از ماجرای این کشتارها خبر ندارند و خیردار کردن آنها کاری است کارستان که بی توجهی به آن بی توجهی به جان هایی است که پرپر شده اند و خون هایی است که چنان سبعمانه و ددمنشانه از سوی گزمه گان خمینی بر زمین ریخته است. تلاش کنیم تا همه بدانند، حتی آن شهروند

فقیر ره گم کرده ای که در دنیای اوهاام خویش اسیر است و هنوز برای نذر کردن به گورگاه خمینی لعنت شده (مصلای) می رود؛ حتی او هم باید بداند؛ حتی آنها را هم باید از چنگ جنایتکاران حاکم بیرون کشید. می دانیم که می زند؛ که سرکوب می کند؛ که اجازه نشر حقیقت نمی دهند؛ که مشت مشت پول نفت را بی دریغ به پای دستگاه امنیتی خرج می کنند تا گزمه هایشان همه جا سرک بکشند، و هر فعالیتی را کنترل کنند و هر غنچه نارسای را پیش از این که درختی تنومند شود سر ببرند؛ می دانیم که راههای معمول را بسته اند و رسانه ها و ابزارهای تبلیغاتی و تولید افکار عمومی را در انحصار گرفته اند؛ مردم را در محاصره دریایی از مشکلات روزمره گرفتار کرده اند و مجال فکر و اندیشه و حساس شدن به اموری جز تامین یک لقمه نان خالی را به حداقل رسانده اند؛ می دانیم. می دانیم! اما با همه این ها، صف مایحتاج عمومی که هنوز هست! اتوبوس و مترو که هنوز کار می کند، رفت و آمد و معاشرت های خانوادگی و محفلی را که نتوانسته اند سرکوب کنند. در روزنامه های رسمی نمی توانیم آگهی کنیم، سینه به سینه بگوینم، چهره به چهره، نفر به نفر؛ هر جمع خانوادگی، هر حضور جمعی، هر محفل، هر جایی که آدم ها هستند و می توانند بدون مانع باشند، می تواند به امکانی برای روشنگری در باره جنایت رژیم در حق زندانیان سیاسی تبدیل شود. اگر بخواهیم و بکشیم و صدای خاوران را نه فقط برای چند روز در شهرهای هر سال که هر روز سال به گوش مردمی که هنوز از گورهای دسته جمعی و قتل عام زندانیان سیاسی چیزی نشنیده اند برسانیم، در این صورت بسیار ممکن است که سرانجام این ما نباشیم که در روز حضور در میعادگاه عزیزانمان محاصره می شویم، بلکه امنیتی های آدمکش رژیم باشند؛ روزی که سیل بره می افتد و این نظام سراپا آلوده به جنایت و تبهکاری را با خود می برد.

* پیوندها *

سردبیر نشریه : منصور نجفی

mansour.nadjifi@telia.com

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه "

مشخص میشوند ، الزماً بیانگر مواضع

سازمان نیستند .

حق "آسمانی" مرد و رنج زمینی زن



لبه خون آلود چاقو، ضامن تامین نجابت زن

روشنگری. محسن کوهکن سخنگوی هیات رئیسه مجلس رژیم ایران در گفتگویی با سایت آفتاب گفت: ما مساله اختیار همسر دوم توسط یک مرد را تا آن حد که قرآن میفرماید حق میدانیم، این از آن جمله حق، هاست که مثل مجبور کردن زنان به مخفی کردن خود پشت حجاب یا محروم کردن زنان از ارث یا قضاوت یا تحصیل در این یا آن رشته و یا تحمیل هر نوع تبعیض دیگر با منطق انسانی قابل توجیه نیست، پس چاره توسل به کتاب های آسمانی است. طی هزاره ها حق، ناپرابری را که مردان از طریق آسمان، به خود تقدیم کرده اند، در روی زمین با فراهم کردن امکانات سلب حق از زنان برای خود تضمین کرده اند، و چه بسا با اعمال خشونت با برترین و غیرانسانی ترین شیوه ها، و از گهواره تا گور. هرچه کشورها عقب مانده تر، این سنت ها پایدارتر و تعداد زنانی که مثل زنان مجلسی ما خود به همکاری با مردسالاران بر میخیزند بیشتر.

بریدن بخشی از آلت جنسی دختران و معول کردن زن برای تمام عمر به قصد تضمین بکارت و نجابت زن یکی از این شیوه هاست که هنوز هم اعمال میشود. با گسترش ارتباطات و مهاجرت این شیوه ها به غرب هم رسوخ کرده و سنت گرایان واپسگرا و مرد سالار میتوانند به خود ببالند که انقلاب فرهنگی، خود را به جهان صادر کرده اند. گزارش زیر در رابطه با مشکل ختنه دختران خانواده های مهاجر در انگلستان است که بر اساس گزارش روزنامه ایندپندنت تنظیم شده است.

ختنه زنان، سنتی غرق در خون

تحقیقات وزارت بهداشت انگلستان نشان میدهد بیش از 20000 دختر انگلیسی در معرض این خطر قرار دارند که تمام یا بخشی از قسمت بیرونی آلت جنسی آنها قطع و دوخته شود. بنا بر ارزیابی یک جمعیت زنان در انگلیس حدود 11000 دختر انگلیسی نه تا پانزده ساله در انگلستان یا کشورهای ختنه شده اند. تحقیقات این گروه نشان میدهد حدود 66000 زن ختنه شده، در انگلستان زندگی میکنند. بیمارستان ها و درمانگاه های انگلستان بطور روز افزون با شواهد ختنه رویرو میشوند که اثرات ویرانگری بر سلامت زنان بر جای میگذارد و هنگام زایمان برای زن مشکل ایجاد میکند.

ختنه زنان که سازمان ملل آترا نقض بنیادین حقوق بشر به شمار آورده، در 28 کشور آفریقای شرقی و غربی هنوز متداول است. دختر بچه های حتی گاه 5 ساله را به زور گرفته و با تیغ یا شیشه ی شکسته او را ختنه میکنند. تمایل به اثبات بکارت زن در شب زفاف یکی از انگیزه های رسم مزبور است. سازمان بهداشت جهانی تخمین میزند حدود 140 میلیون دختر و زن ختنه شده در جهان وجود دارند و هرساله سه میلیون دختر که اغلب آنها کمتر از 15 سال دارند، ختنه میشوند.

این سنت غیرانسانی در برخی کشورها چنان ریشه دار است که حتی والدین مخالف این سنت به زحمت میتوانند فرزندان خود را از آن محافظت کنند یا اصلا قادر به نجات فرزند خود از شکنجه ای که تا پایان عمر دختران را تعقیب میکند نمی شوند. ایمان سوپرمدل سومالیایی مقیم انگلیس که همسر خواننده ی معروف دیوید باویی است فقط به این جهت توانست از ختنه بگریزد که والدینش تظاهر کردند برای انجام این عمل به بیمارستان منتقل شده است، در حالیکه او داشت خود را برای ورود به دانشگاه آماده می کرد. در حالیکه دختر عمویش واریس دایری Waris Dirie که او هم مدل است این شانس را نداشت و وقتی تنها پنج سال داشت ختنه شد. او در سال 1997 کار خود به عنوان مانکن را رها کرد تا بتواند وقت خود را به مبارزه علیه این عمل غیرانسانی اختصاص دهد. او توسط کوفی عنان به سفیر ویژه برای برنامه جلوگیری از ختنه زنان، Elimination of Female Genital Mutilation، منصوب شد. او میگوید، من صواب است احساس میکنم یک زن کامل نیستم. بعضی روزها احساس میکنم هیچ قدرتی در من نموده است.

از 1985 تا کنون دو قانون در رابطه با ممنوعیت ختنه در انگلستان تصویب شده است. مددکاران اجتماعی، آموزگاران، پلیس و مقامات بهداشتی برای تشخیص و درمان قربانیان ختنه و شناختن کودکانی که در معرض تهدید قرار دارند، تعلیم می بینند. ولی گروه های فشار و برخی نیروهای اپوزیسیون دولت اعلام خطر کرده اند دولت برای برخورد با موضوع اقدامات کافی صورت نداده و حتی در مورد میزان وجود خطر تحقیق نکرده است. آنها می گویند با اینکه این عمل علیرغم ممنوعیت قانونی در انگلستان صورت میگیرد، تاکنون کسی محاکمه نشده است.

پلیس و مقامات مسوول اعتراف میکنند که آنها به خاطر اینکه نتوانسته اند کسانی را که به این اقدام دست میزنند یا در انجام آن مشارکت دارند مایوس شده اند. سال گذشته پلیس متروپولیتن با همکاری بنیاد واریس دایری یک جایزه 20000 پوندی تعیین کرد ولی موفق به محاکمه مجرمین نشد. مقامات ارشد پلیس میگویند این نشان میدهد که پیوندهای خانوادگی و وفاداری گروهی باعث میشود که بتوانند عمل را بدون اینکه لو برود زیر زمینی انجام دهند.

اما در چند مورد پلیس اسکاتلند یارد به کمک بخش ویژه جلوگیری از آزار کودک خود توانسته است جلوی اقدام را بگیرد. پروژه ای که این موفقیت ها را به همراه داشت شامل چند بخش است که عبارتند از آموزش گروهی والدین برای اینکه بدانند با دختر خود چه میکنند، ابراز اطمینان از اینکه سطح آگاهی از مساله بالا رفته است، و سرانجام به اجرا گذاشتن قانون. باوجود این پلیس انگلستان در مقیاس وسیع در مورد مساله به اندازه کافی آگاهی نیافته، این در حالی است که کلینیک ها گزارشات روز افزونی در مورد انجام ختنه به دست میدهند. از جمله درمانگاه مادران در لیورپول 237 مورد ختنه زنان را مشاهده کرده که عمل آن طی سه سال اخیر صورت گرفته است. از بیمارستان کودکان شهر نیز گزارش شده دختر بچه هایی را دیده اند که از عوارض ختنه رنج می برند.

کنشگران اجتماعی که در این حوزه مبارزه میکنند هشدار میدهند خانواده ها، ختنه کننده ها را از کشور موطن شان با هاییمما به انگلستان می آورند تا عمل ختنه را روی دختران شان انجام دهند. عده ای دیگر فرزندان خود را به کشور اصلی میبرند تا ختنه در آنجا صورت گیرد. پلیس انگلستان برنامه ریزی کرده است که در فرودگاه هیترو مسافرانی را که به سنگال و سومالی میروند در این رابطه تحت کنترل قرار دهند. مجازات دست زدن ختنه در انگلستان از 5 سال به 14 سال زندان افزایش یافته است.

من فقط پنج ساله بودم. آنقدر درد داشت که فکر کردم میمرم

سلیماته باجی نایت که از یک پدر و مادر مسلمان در سنگال متولد شده، در پنج سالگی ختنه شد. او که حالا به عنوان وکیل برای سازمان غیردولتی فرورارد کار میکند میگوید: وقتی این عمل را روی من انجام دادند، پنج سال داشتم و اصلا نمیدانستم چنین عملی وجود دارد. من و دختر عموها و سایر دخترها بی را که می شناختم با خود بردند. ما فکر کردیم داریم به جشن می رویم. من خودم را در امنیت حس میکردم چون آنهام آشنا کنارم بود. بعد ناگهان فضا متفاوت شد و زنان فامیل حالت تهجمی پیدا کردند. آنها یکی از دخترها را گرفته و بردند و من صدای فریاد او را می شنیدم. من بیستمین دختری بودم که با خود بردند. به همین جهت صدای فریاد را مکرر در مکرر شنیدم. من می شنیدم آنها فریاد می زنند، نه، نبر، ولی نمی فهمیدم آنها داشتند چه چیزی را می بریدند.

بعد نوبت من شد. نمی دانستم چه چیزی دارد اتفاق می افتد، ولی آنقدر درد داشت که فکر کردم الان می میمرم. آنها باید از چاقو استفاده کرده باشند، ولی من نتوانستم آن را ببینم. مثل این بود که تمام ناخن هایتان را در یک لحظه از جا بکنند. از ماده بیحسی استفاده نمی شد. از نظر فیزیکی مدت درازی لازم بود تا زخم ترمیم شود. هرروز که دوش می گیرم یاد می آید که من ختنه شده ام. ما باید جلوی این عمل را بگیریم. این تروریزه کردن آدم برای همه عمر است. من به دیدن پدرم رفتم و برایش تعریف کردم چه بر سرم آمده است. او گریه کرد و قول داد دیگر این بلا بر هیچ دختر دیگری در خانواده نیاید. مدت طولانی نمیخواستم در باره این ماجرا برای کسی صحبت کنم. ولی اگر این کار کمک کند حتی یک آدم هم چاقویش را زمین بگذارد، از بازگویی داستان خود خوشحال میشوم.

برخی آمار

74000 زن ختنه شده در انگلستان زندگی میکنند.
11000 دختر بین 15-11 ساله در انگلستان ختنه شده اند.
20000 دختر در انگلستان در معرض خطر ختنه قرار دارند.
1-2 درصد نوزادان مادران ختنه شده در اثر عوارض این عمل هنگام تولد می میرند.
مهاجران کشورهایی که در آنها ختنه مرسوم است به نسبت بزرگی جمعیت در انگلستان:

1- غنا 2- نیجریه 3- نیجر 4- اریتره 5- اتیوپی 6- سومالی 7- یمن
برگرفته از سایت روشنگری

* دیدگاه *

مصاحبه با نوام چامسکی

مصاحبه گر: وینسنت ناوارو - برگردان ناهید جعفرپور بناوارو: از اینکه ما را دعوت نمودید، بسیار بسیار تشکر می‌کنم.

چامسکی: خوشحالم که شما این امکان را بمن می‌دهید تا با شما صحبت کنم.

ناوارو: ما اینجا برای "دانشگاه تابستانی کاتالونیا" آمده ایم. همانطور که قبل از مصاحبه مان بشما گفتم، هدف این دانشگاه تابستانه کار بر روی تاریخ کاتالونیا است. ما سال‌های 30 را بخاطر می‌آوریم که کارگران و آکادمیسین‌ها تابستانها همدیگر را ملاقات می‌کردند تا در باره مسائل مورد علاقه شان به بحث و گفتگو بنشینند. در زمان فرانکوی دیکتاتور مسلما این کار ممنوع بود. زمانی که در سال 2003 در کاتالونیا چپ‌ها مجددا بر سر کار آمدند و دولت را در دست گرفتند به وعده خود عمل نموده و مجددا از نو دانشگاه پیشرفته تابستانی را برگزار نمودند. ما خوشحال می‌شویم اگر که شما در بازگشایی این دانشگاه تابستانی سخنرانی می‌کردید. ولی افسوس که نشد. ما امیدواریم که شما زمانی از ما دیدار بعمل آورید.

چامسکی: امیدوارم

ناوارو: من می‌خواهم با شما کمی در باره خودتان و آمریکا صحبت کنم. شما خارج از آمریکا بعنوان معروفترین روشنفکر آمریکایی مشهورید و برای اکثر انسانهایی که در آمریکا زندگی نمی‌کنند، کاملا روشن نیست که معنی بندرت ظاهر شدن مشهورترین روشنفکر آمریکایی در رسانه‌های آمریکا چیست؟ منظور فرستنده‌های بزرگی چون:

CBS, NBC

و بسیاری از فرستنده‌های دیگر است که ما شما را هرگز در آنان نمی‌بینیم. برای بسیاری این مسئله مبهم است. بالاخره آمریکا همواره بعنوان یک دموکراسی بشدت فعال و پر تحرک و کمال مطلوب معرفی می‌شود. بسیاری این را درک نمی‌کنند که تا چه اندازه چپ‌ها در آمریکا مورد تبعیض قرار می‌گیرند. این تبعیضات حتی در میان چپ‌های سازمان‌های لیبرال هم صورت می‌پذیرد. در این باره چه می‌گویید؟ تبعیضاتی را که در اکثر مجامع صورت می‌پذیرد چگونه می‌توان توضیح داد؟ چامسکی: من فکر می‌کنم مجامعی که بیشتر از همه از من بیم دارند و مرا رد می‌کنند، محافل روشنفکری چپ‌های لیبرال می‌باشند. یک مثال بصورت نقاشی قاب شده مستقیم جلوی در من آویزان است که اگر مایل هستید می‌توانید به آن نظری بیافکنید. این نقاشی یکی از طرح‌های مورد علاقه من است که برگرفته از سرمقاله مجله

The American Prospect

است. این مجله کم و بیش مجله رسمی روشنفکران چپ لیبرال است. عکس تیتیر نوشته نشان می‌دهد که آنان تحت کدام شرایط وحشتناک تلاش برای بقا می‌کنند و کدام نیروهای قدرتمند عملا آنان را از بین می‌برند. در این عکس دو نفر با چهره‌های عصبانی و پر خاشاک و متهاجم دیده می‌شوند. یکی از آنها دیک شنی (با پنتاگون) است و طرف دیگر تصویر، من هستم. در این عکس دیده می‌شود که چگونه روشنفکران چپ لیبرال میان این دو نیروهای قدرتمند گیر کرده‌اند. به نحوی واقعی روشنفکران لیبرال نقش دربان را بازی می‌کنند (نه تنها در آمریکا) تا اینجا و نه ذره‌ای آنورتر. تصور اینکه کسی تنها ذره‌ای آنورتر برود برای آنان وحشتناک است. این مسئله در باره تعدادی از رسانه‌های بزرگ صادق است. درست است، آمریکا آزادترین کشور جهان است. من برای مثال اعتقاد ندارم که جانی در جهان وجود داشته باشد که آزادی بیان بیشتر از آمریکا باشد. اما آمریکا همینطور جامعه‌ای بسیار سست و سو داده شده است. جامعه‌ای که از سوی جهان تجارت هدایت می‌شود. بسیار با دقت مدیریت می‌شود. بسیار دقیق با انتظارات برنامه‌ای. انحرافات تحمل نمی‌شوند - خطرناک خواهد بود.

یکی از دلایلی که چرا خطرناک خواهد بود این است که بنیادهای سیاسی - هر دو حزب سیاسی و نهاد‌های سیاسی - در باره غالب موضوعات راست تر از مردم قرار گرفته‌اند. برای مثال به بیمه پزشکی نگاه می‌کنیم: شما (ناوارو) سال‌هاست که در باره اش قلم می‌زنید. در باره این موضوع نظر مردم چپ تر از نظر احزاب سیاسی است. همیشه هم همینطور بوده است. برای بسیاری از موضوعات دیگر هم مسئله به همین شکل است. اگر در باره این موضوعات بحثی درگیر، در این صورت مخاطره آمیز خواهد شد. بلیه آمریکا کشوری بسیار آزاد است.

ناوارو: برای من غیر منتظره است که خارج از آمریکا این تصور وجود دارد که سیستم سیاسی در آمریکا بسیار با ثبات و مطمئن است. این طور

گفته می‌شود که در این سیستم سیاسی با توجه به احزاب قدرتمند سیاسی و نهاد‌های رسانه‌ای قوی - در رسانه‌ها بیشتر صدا‌های منتقدانه درج می‌شوند.

چامسکی: درست است!

ناوارو: ولی بنظر می‌رسد که آنها از نظرات انتقادی چون نظر شما وحشت دارند.

چامسکی: درست است. من فکر می‌کنم آنها ترس دارند. ترسی وحشتناک. کوچکترین انحراف می‌تواند فاجعه‌ای را به وجود آورد. این روحیه و طرزتفکر شاخص خودکامگی است. تو باید همه چیز را کنترل کنی. هر زمان که چیزی تحت کنترل نباشد، فاجعه بار خواهد بود. اینکه آیا جامعه آمریکا به واقع از ثبات برخوردار است هم مشهود نیست. در این رابطه "اوراق پنتاگون" بسیار جالبند. این اوراق علنی نشدند. خواندن آنها در اصل مثل دزدی از یک آرشیبوست. این اطلاعات برای افکار عمومی تهیه نشدند. در این اوراق تم‌های جالبی وجود دارند که از دیگران مخفی نگاه داشته می‌شوند. جالب‌ترین این تم‌ها آن چیزهایی است که در آخر این اوراق قید شده‌اند. زمانی را که آنها در باره اش سخن می‌گویند اواسط 1968 است. یعنی تهاجمات جنگی ژانویه 1968.

این تهاجمات جنگی به کاست‌های تجاری ثابت نمود که جنگ هزینه زیاد دارد و ادامه آن منفعتی به همراه نخواهد داشت. بلیه دولت آمریکا تلاش نموده بود که در ماه‌های بعد از آن 200000 سرباز دیگر به ویتنام بفرستد و قدرت نیروی نظامی را تا 750000 نفر بالا ببرد. در آن باره بحثی وجود داشت که در این اوراق پنتاگون هم بر آن تاکید شده است. اما بر علیه آن تصمیم گرفته شد و دلیلش هم ترس بود. گفته شد که در کشور خودی به این نیروی نظامی احتیاج است تا توسط آن ناآرامی‌های غیر نظامی را کنترل نمود. ترس از اینکه قیامی از جانب جوانان، زنان، اقلیت‌ها، تهیدستان و شکل گیرد. آنها به هیچ وجه اوضاع کشور خود را در کنترل نداشتند. هر قدمی می‌توانست قیام را دامن بزند. تا به امروز هم همینطور بوده است. آنها نباید بگذارند که مردم از کنترل شان خارج شوند.

انسانها به یک نی‌پناه می‌آورند: آنها این شانسان را می‌بینند که در اینجا کسی برای آنجیزی که آنها می‌خواهند بلند شود. حتی اگر که این کس در این باره صحبتی نکند اما او بمانند کسی می‌ماند که شاید کاری انجام دهد.

دلیلی که چرا این همه فشار مصرف‌گرانی وجود دارد - این تا به سال‌های 20 برمی‌گردد - شناختی است از سوی جهان تجارت: "اگر که می‌خواهیم مردم بر علیه ما بر نخیزند باید آنها رابه سوی "ابزار زندگی سطحی" چون مصرف‌گرانی و مد (درست از همین واژه‌ها استفاده شده) بکشانیم". امروز 80% مردم آمریکا اعتقاد دارند که آمریکا از سوی تعداد محدودی از منافع که تنها به خود فکر می‌کنند و نه به رفاه مردم هدایت می‌شود. بیش از 95% مردم عقیده دارند که دولت می‌بایست مرتباً به نظر افکار عمومی گوش کند. بیگانه شدن نسبت به نهاد شدت گرفته است. تا زمانی که انسانها تکه تکه و از هم جدا باشند و تنها به این فکر کنند که از کارت‌های بانکی خود حداکثر پول را بیرون بکشند و تا زمانیکه بحث و گفتگوهای جدی و انتقادی به گوششان نخورد تا آن زمان افکار و ایده‌ها تحت کنترل قرار خواهند گرفت.

ناوارو: پدیده دیگر در خارج، این ایده آلیزه کردن سیستم آمریکایی توسط رسانه‌های اروپایی است. اینچنین برای مثال انتخابات کاندیداهای ریاست جمهوری آمریکا در رسانه‌های اروپایی بعنوان نشانه نیروی حیاتی دموکراسی آمریکایی تصویر گردید. گفته شد که پدیده ایوایما برای تجهیز مردم مسنول است. این خود با واقعیت در تضاد است. شما این ایده آلیزه کردن صحنه سیاسی آمریکا را توسط رسانه‌های اروپایی چگونه توضیح می‌دهید؟

چامسکی: انسانها تصوراتی برای خود دارند. آدم باید از خودش بپرسد که سرچشمه این تصورات چیست. طبیعتاً واضح است که چه چیزی در حال حاضر می‌گذرد - همچنین احزاب سیاسی آمریکا هم به این امر بخوبی آگاهند. در روز 5 فوریه "سه شنبه فوق العاده" هم این چنین بود. در این روز همزمان ده‌ها پیش‌انتخابات برای کاندیداها انجام گرفت. نگاهی به گزارش سرمقاله "وال استریت ژورنال" در این سه شنبه معروف می‌اندازیم. اسم این سرمقاله:

'Issues recede in '08 Contest as Voters Focus on Character'

است که معنی اش این است(موضوعات در مبارزات انتخاباتی 2008 پوشیده می‌مانند و رای دهندگان بر روی کاراکترها متمرکز می‌شوند).

کمی بعد یک همه پرسی شد - همه پرسی که من هیچ جا در باره آن گزارشی پیدا نکردم: سه چهارم افکار عمومی آمریکا مایلند بیشتر موضع کاندیداها را در باره موضوعات گوناگون بدانند. این خود درست برعکس برنامه استاندارد است که در سرمقاله وال استریت ژورنال بر آن تاکید شده است. این چیز تازه ای نیست. در انتخابات گذشته هم همینطور بوده. بله مدیران حزبی با دقت تلاش می کنند تا موضوعات پشت پرده باقی بمانند. اما این درست نیست که برای رای دهندگان کاراکتر کاندیداها مهم تر از موضوعات است. رای دهندگان مدتهای طولانی است که مایلند بیشتر برای یک سیستم ملی بیمه درمانی رای بدهند. اما روی این مسائل رای گیری نمی شود. و اما مدیران حزب ... در اصل موضوع بر سر یک:

Public-Relations-Industrie

است که اجناس را برای فروش در تلویزیون عرضه می کند. کاندیداها هم بدین شیوه چون کالا برای فروش عرضه می شوند. زمانی که شما در تلویزیون تبلیغات می بینید، همینورای انتظار را ندارید که چیزی یاد بگیرید. اگر ما بازاری آزاد داشتیم، یعنی درست همانطوری که برخی از اقتصاددانان در باره اش بحث و گفتگو می کنند، در این صورت جنرال موتور مشخصات اتومبیلش را در تلویزیون عرضه می کرد تا بتواند آنرا بفروش برساند. اما آنها این کار را نمی کنند و بجای آن رویا می سازند. به این صورت که آنها از گرافیک استفاده نموده و هنرپیشه ای معروف را در اتومبیلشان در حالیکه به آسمان پرواز می کند در تلویزیون نشان می دهند و یا چیزی شبیه آن. موضوع بر سر این است که افکار عمومی را گمراه نمود. مصرف کنندگانی که بی اطلاع هستند، تصمیمات غیرعقلانی می گیرند. کالانی کردن یک کاندیدا طور دیگری نیست و از همین قاعده پیروی می کند - موضوعات را مطرح کن مبینی که خطرناک خواهد بود زیرا که مردم در باره این موضوعات عقیده دیگری دارند تا ما. از این روی بجای طرح این موضوعات، کاراکتر کاندیداها، چیزهای عادی و موضوعات شخصی عرضه می شوند - اینکه مثلا "کشیش یک کاندیدا این و یا آن را گفت و یا هیلری کلینگتن در باره تم بوسنی خطا کرد.

Pew Research Foundation

کارتحقیقی ای در باره نحو گزارشات رسانه ها بر سر انتخابات کاندیداتوری آمریکا علنی نموده است. طبق این تحقیق مهمترین گزارش موغله های جرمی رایت کشیش اعظم بوده است. دومین مقام را نقش:

Superdelegate

داشته است و سومین مقام را بحثی در این باره داشت که آیا سخنرانی اوایما در باره تم "نارضایتی" اقتصادی رای دهندگان بطور نادرستی فرموله شده بود؟ در مقام دهم اشاره نادرست کلینگتون در باره بوسنی قرار داشت. در تمامی این گزارش های عالی که بترتیب شمرده شده است، موضوع بر سر به حاشیه راندن غیرعقلانی مردم است. هیچکدام از این گزارشات در باره موضع کاندیداها در باره تم های متفاوت و یا اصولا هر تمی صحبتی نشده است. تم هانی که دقیقاً بخش اعظمی از افکار عمومی تمایل به شنیدن آن را دارند.

می بینید، موضوع بر سر همه چیز است بجز تم های متفاوت. این باعث می شود که مردم خودشان را با آنها یکی نمی دانند - این کاملاً مشهود است.

در آمریکا روی افکار عمومی بسیار خوب پژوهش شده است. زیرا که کاست تجاری ای که بر کشور حکومت می کنند انگشتشان را می خواهند روی نبض مردم داشته باشند تا بتوانند آنها را کنترل نمایند و تبلیغات روی آنها انجام دهند. تنها زمانی می توان امید وار به کنترل مواضع و عقاید انسانها بود که آنها را خوب بشناسی. در هر حال آنها در باره افکار عمومی خیلی می دانند. در آخرین انتخابات سال 2004 اغلب کسانی که به بوش رای دادند در باره مواضع بوش راجع به موضوعات مهم دچار اشتباه شدند. آنها احق یا بی علاقه به مسائل نبودند. دلیل واقعی این اشتباه این بود که: انتخابات یک سیستم فروش کالا (تجاری) است. جامعه ما از سوی جهان تجارت رهبری می شود: اجناس تجاری می شوند، کاندیداها تجاری می شوند. افکار عمومی قربانی است و این را می داند. این خود دلیلی است که چرا 80% اعتقاد دارند که این کشور توسط برخی از منافع بزرگ رهبری می شود که تنها به خودشان می اندیشند. مردم اشتباه نمی کنند اما هیچ الگوریتمی را نمی بینند.

پدیده اوایما در اصل عکس العملی جالب بر این مسئله است. مدیران اوایما، مدیران کارزار تبلیغاتی وی در واقع ورقه های سفید بخش می کنند. مسائلی که در کارزار تبلیغاتی بکار می روند چون "امید" " تغییرات" " وحدت" بازی با لغات از دهان مرد خوبی است که خوش قیافه است و خوب حرف خود را بیان می کند. روی این کاغذ های سفید

می توانی هر چیزی را که دلت می خواهد، بنویسی. بسیاری این ورقه ها را با امید به تغییرات اساسی پر می کنند. همانطوری که وال استریت ژورنال بدرستی اشاره می کند، این مبارزه انتخاباتی روی موضوعات توجه بسیار کمی دارد. کاراکتر شخصی در این مبارزات تبلیغاتی ابزاری کلیدی است. در واقع کاراکتر کاندیداها در مرحله نخست قرار می گیرند. بله حمایت از اوایما پدیده ای محبوب است. من فکر می کنم این انعکاس بیگانه شدن مردم در مقابل نهاد هاست. انسانها به یک نی پناه می آورند: آنها این شانس را می بینند که در اینجا کسی برای آنچه می خواهند بلند شود. حتی اگر که این کس در این باره صحبتی نکند اما او بمانند کسی می ماند که شاید کاری انجام دهد.

مشاهده مقایسه هانی که می شود بسیار جالب است. اوایما با جان اف کندی و رونالد ریگان مقایسه می شود. کندی و ریگان ساخته و پرداخته رسانه ها بودند. بخصوص ریگان که احتمالاً حتی این را هم نمی دانست که موضوع بر سر کدام سیاست است. او در واقع خلق شده رسانه ها بود. در ابتدا وی آنچنان از محبوبیتی برخوردار نبود اما رسانه ها از وی کاراکتر کابونی را ساختند که می خواهد ما را نجات دهد و غیره...

دولت کندی از کنترل بیشتری برخوردار بود. این دولت اولین گروه ازدیوان سالارها بود که قدرت تلویزیون را شناخت و از طریق آن تلاش نمود برای خودش یک نوع کاراکتر مردمی خلق نماید: کندی رئیس جمهوری بود که به ویتنام جنوبی حمله نموده و یک جنگ ترورانتگیز بزرگ را بر علیه کوبا انجام داد و غیره دولت وی مسئولیت سرکار ماندن دیکتاتوررنونازای در برزیل را به گردن داشت. با وجود اینکه کودتا کمی بعد از قتل کندی انجام گرفت اما کندی ها زمین را برای این کودتا هموار نمودند. این کودتا به فشاری وحشتناک و همه جانبه در تمامی آمریکای لاتین منجر گردید - و همچنان ادامه یافت - اما تصویر کاملوت همچنان باقی ماند. زمانی که آدم می خواهد ملتی دگراندیش را تحت کنترل داشته باشد، نقش برجسته و کاراکتر بسیار مهم می باشند.

در اصل آمریکا به هیچ وجه کشوری فاشیستی نیست - این قیاس اصلا درست نیست. اما با وجود این یک تشابه غیر اتفاقی و متحیر کننده در تکنیک تبلیغاتی وجود دارد. نازی ها این تکنیک را آگاهانه از تبلیغات رسمی به طوری واضح و باز برداشتند و خود به این مسئله اقرار نمودند. این تکنیک، تکنیک تبلیغات رسمی آمریکا در سال های 20 بود. نازی ها این مدل را به وضوح پذیرفتند. امروز هم همچنین این مدل، مدل تبلیغاتی جهان تجارت است.

بله من فکر می کنم که پدیده اوایما همانطور که در همه پرسی ها مشخص شده است، انعکاس دهنده بیگانگی مردم از نهادهاست. 80% کسانی که مورد سوال قرار گرفته اند، گفته اند که کشور توسط تعدادی محدود از منافع بزرگ حکومت می شود. اوایما می گوید که ما به پیشباز تغییرات خواهیم رفت اما هیچ اثری وجود ندارد که نشان دهند این تغییرات از چه طبیعتی برخوردارند. نهاد های مالی که پشتیبانان اصلی و تامین کنندگان مبارزات تبلیغاتی وی هستند، وی را تائید می کنند. این به این مفهوم است که هیچ نشانه ای برای هرگونه تغییری وجود ندارد.

با این وجود اگر کسی از تغییر صحبت کند، مردم به او می چسبند. "تغییر" یا "امید" - آدم به اینها می چسبند و می گوید: "خوب حتی اگر مدرکی هم وجود نداشته باشد، شاید او نجات دهنده ما و کسی است که بما آن چیزی را می دهد که ما می خواهیم.

ناوارو: طبیعتاً

چامسکی: از این رو من فکر می کنم که پدیده اوایما و بیگانه شدن مردم دست به دست هم خواهند داد.

ناوارو: چه تفاوتی میان دولت مک کین و دولت اوایما وجود دارد؟

چامسکی: همچنین مک کین هم مثالی برای برجسته سازی ای است که توسط تبلیغات بسیار موثری انجام می گیرد. منظورم این است که پیش خود یک خلبان روسی را مجسم کنید که دو هدف را در افغانستان بمباران می کند. به او تیراندازی می شود و از سوی تروریست های اسلامی فنانیک که از سوی آمریکایی ها هدایت می شوند مورد شکنجه قرار می گیرد. آیا ما او را بعنوان قهرمان جنگ می خوانیم؟ آیا ما او را بعنوان کارشناس استراتژی و امنیت می خوانیم - زیرا که وی اهداف غیر نظامی را بمباران نموده است؟ نه ما این کار را نمی کنیم. اما این همان تبلیغاتی است که برای مک کین شد. قهرمان بودن وی، کارشناس بودن وی و دانش استراتژیک وی بر بستر این واقعیت نهفته است که او از فاصله 3000 پایی (فوت) از آسمان بمب بر سر مردم ریخت و خود مورد هدف قرار گرفت. این خوب نیست که او را شکنجه کردند. نباید این اتفاق می افتاد. این خود یک جنایت است و غیره و غیره اما این مسئله از او یک قهرمان نمی سازد و یا کارشناسی برای سیاست خارجی. این ها همه

ساخته و پرداخته های تبلیغات است. صنعت تبلیغات بزرگترین صنعت تدبیر شده است. 6% تولید ناخالص اجتماعی ما در بخش تبلیغات جاری می شوند. این صنعت ابزار محوری جامعه ماست. این صنعت تلاش می کند که انسانها از هم جدا باشند و خود را روی چیز های دیگری متمرکز سازند.

ناوارو: آیا میان اوپاما و مک کین در رابطه با سیاست خارجی به گونه ای تفاوت وجود دارد؟

چامسکی: بله. مک کین می تواند بدتر از بوش عمل کند. او چیز زیادی نمی گوید - زیرا که در باره تم ها صحبتی نمی شود - اما آن مقدار کمی هم که او گفته است به اندازه کافی تکان دهنده و ترسناک می باشد. او می تواند بعنوان تهدیدی غیر قابل پیش بینی خود را نشان دهد.

ناوارو: می توانید همدلی اروپایی ها را برای اوپاما توضیح دهید؟

من تصور می کنم که اروپایی ها هم می خواهند این ورقه خالی را با آرزو هایشان پر کنند. این از کسی پوشیده نیست که آنها از بوش خوششان نمی آمد و از او می ترسیدند. حتی نهاد های آمریکایی هم از وی می ترسیدند. بوش حتی از سوی مقامات دیوان سالاری رسمی ریگان هم به نوعی که هرگز سابقه نداشته است، مورد نقد قرار گرفت. مثلا در سپتامبر 2002 زمانی که استراتژی امنیت ملی وی اعلام گردید که بر مبنی آن میبایست جنگ تدافعی انجام پذیرد و عملا اعلام جنگ بر علیه عراق بود، برای همه ناگهانی بود بطوری که مثلا بعد از چند هفته از این اعلام مقاله ای بزرگ در

Foreign Affairs

که مهمترین مجله دستگاه است چاپ گردید و در آن

New Imperial Grand Strategy

در مقاله از این واژه ها استفاده شده است) محکوم گردید. این مسئله به لحاظ دلالت اساسی محکوم نگردید بلکه گفته شد که این امر به آمریکا زیان خواهد رساند. دیوان سالاری بوش غالبا بعنوان افراط گرایان - برای اینکه گفته نشود که این دیوان سالاری ناسیونالیسم بشدت رادیکال است - مورد نقد قرار گرفت. این امر در باره مک کین هم به همین ترتیب بود. اما اوپاما با اطمینان زیاد در جانب میانه/راست قرار خواهد داشت یعنی

در جایی که دیوان سالاری کلینگتون قرار داشت.

نظریه بوش یعنی نظریه جنگ تدافعی - بی توجه ای فاحش به متحدین ما و غیره - جالب است. این نظریه به هیچ وجه جدید نبود. نظریه کلینگتون - بمفهوم کلمه ای آن - خیلی بدتر از نظریه بوش بود. نظریه رسمی کلینگتون می گوید: "آمریکا از این اجازه برخوردار است که به خشونت دست زند تا بدینوسیله دسترسی اش را به بازارها و ذخایر امنیت بخشد." نظریه کلینگتون حتی افراطی تر از نظریه بوش بود. تنها باید گفت که دیوان سالاری کلینگتون نظریه اش را آرام تر و محترمانه تر مطرح نمود - و نه به شکلی که متحدین را از خود بیگانه سازد. اروپایی ها هم نمی توانستند خود را محروم سازند. طبیعتا آنها این نظریه را می شناختند و رهبران اروپایی احتمالا با این نظریه موافق بودند. خود خواهی و تکبر و جسارت و گستاخی دیوان سالاری افراط گرا و بشدت ناسیونالیسم بوش توهینی بود برای

Mainstream-Zentrum

چه در آمریکا و چه در اروپا. همین سیاست را می توان محترمانه تر هم پیاده نمود.

ناوارو: شما در آمریکا به گونه ای فضای

حرکت برای چپ ها می بینید؟

چامسکی: من فکر می کنم که آمریکا به سازمان ها شانسان های زیادی را می دهد. به خودتان نگاه کنید که افکار عمومی چه خوب بررسی شده است. کار خود شما در باره خواست مردم برای تم برنامه بهداشت ملی نشان می دهد که انسانها در آمریکا یک چنین برنامه ای را آرزو می کنند. اگر ما یک دموکراسی کاری داشتیم در این صورت آمریکا ده ها سال بود که نهاد بهداشت ملی می داشت. افکار عمومی آمریکا همیشه این را می خواست. در باره سیاست خارجی هم به همین منوال است. به ایران نگاه کنیم - یعنی بزرگترین تم بعدی که در خاتمه ما قرار دارد. تمامی کاندیدای های ریاست جمهوری - همچنین اوپاما - می گویند، ما باید تهدید به خشونت بر علیه ایران را ادامه دهیم و تمامی امکانات را باز بگذاریم. البته این زیر پا گذاشتن منشور سازمان ملل متحد است اما رهبران ما این امر را طبیعی می دانند و هیچکس نقدی نمی کند. اما افکار عمومی بر عکس چیز دیگری می خواهد. اکثریتی بسیار بالا می گوید ما نباید ایران را تهدید کنیم بلکه ما باید در روندی دیپلماسی (با ایران) وارد مذاکره شویم. 75% افکار عمومی آمریکا بر این باور است که ایران هم از

همان حقوقی برخوردار است که در پیمان منع تسلیحات اتمی که همه امضا نموده اند، قید شده است. یعنی اینکه ایران حق دارد اوران را برای راکتور هایش غنی سازد اما این حق را ندارد برای ساخت بمب اتم غنی سازد. بشکلی تعجب آور اکثریتی گسترده از افکار عمومی آمریکا می خواهد که ما برای منطقه ای آزاد از تسلیحات اتمی حرکت نمائیم - ایران و اسرائیل و همچنین ارتش خود ما که در منطقه مستقر است از این قاعده باید پیروی کنند - اتفاقا این با سیاست رسمی ایران هم تطابق دارد.

همچنین آمریکا و بریتانیا هم رسما با این موضع موافقت. با این وجود این باید در باره این حقیقت سکوت شود. زمانی که آمریکا و بریتانیا تلاش می کردند که توجیحی آبی قانونی برای این حمله برنامه ریزی شده به عراق بسازند به قطعنامه شماره 687 شورای امنیت سازمان ملل از سال 1991 رجوع داده که در آن از عراق خواسته بود که تسلیحات کشتار جمعی خود را از بین ببرد. آنها ادعا نمودند که عراق به این خواسته تن نداده است. در این باره بسیار گفته و نوشته شد اما چیز زیادی در باره این حقیقت که در همان قطعنامه امضا کنندگان موظف شده بودند منطقه ای آزاد از تسلیحات اتمی در خاورمیانه و نزدیک به وجود آورند (ماده 14 قطعنامه 687) نوشته و گفته نشد. هیچکدام از کاندیداها نمی تواند به خود اجازه دهد حتی در باره این امکان صحبت کند. اگر آمریکا دموکراسی کارا داشت که در آن نظر افکار عمومی بر سیاست تاثیر داشت در آن صورت می شد که مقابله بشدت خطرناک با ایران را احتمالا صلح آمیز انجام داد.

و یا در باره کوبا فکر کنیم. 45 سال است که آمریکا می خواهد کوبانی ها را مجازات کند. ما مدارک درونی از کندی داریم که این امر را ثابت می کند و غیره... در آنجا آمده است که "مردم کوبا باید مجازات شوند زیرا که آنها آن سیاست آمریکا را که به نظریه مونرو در سال 1823 بر می گردد، پیروزمندانه رد می کنند." در نظریه مونرو به آمریکایی ها این حق داده شده است که بر نیم کره زمین حکومت نمایند. اما کوبانی ها پیروزمندانه در مقابل این خواست آمریکا قرار گرفتند و از این رو مردم کوبا میبایست مجازات شوند - آنهم از طریق یک جنگ بسیار اساسی و تروستی.

آرتور شلسینگر بیوگراف نیمه رسمی روبرت کندی و مشاور کندی ها می گوید: "روبرت کندی وظیفه داشت که تمامی وحشت هائی را که روی زمین وجود دارند بر سر کوبا فرود آورد. وی ادامه می دهد که این وظیفه ابتدائی روبرت بود. آنها در این رابطه تعصب داشتند - همچنین در رابطه با تحریم های اقتصادی ای که توسط آن مردم کوبا را میبایست برای اعمالشان مجازات نمود. نظرافکار عمومی آمریکا در این باره چه است؟ در همه پرسش های که از سال های 70 انجام شده اند، دو سوم کسانی که مورد خطاب بوده اند گفته و می گویند که آنها طرفدار مناسبات معمولی دیپلماسی با کوبا می باشند - درست همانند مناسباتی که سایر کشور های جهان با کوبا دارند. اما تعصب مونسسات آمریکا فرا تر از طیف های مختلف است و حتی موضوع بر سر کندی ها نیست که این ماجرا را آغاز نمودند و یا دیگران. در واقع هیچ کاندیدای سیاسی هیچگاه جرئت صحبت کردن در باره این نکات را ندارد. در باره یکسری از تم های دیگر هم به همین شکل است. همانطور که گفتم آمریکا در واقعیت می بایست بهشتی برای سازماندهان باشد. من فکر می کنم که امکانات برای چپ ها فراوان است. دقیقا این خود یکی از دلالتی است که چرا افکار و عقاید تحت فشار قرار می گیرند و غیره .. بعلاوه اینکه مردم این کشور فعال می باشند. امروزه احتمالا انسانهای بیشتری برای یک تم جدی فعالیت می کنند تا سال های 60. فقط این فعالیت ها جدا از هم و به نحوی پراکنده اند. امروزه جنبش های مردمی بسیاری وجود دارند که سابقا وجود نداشتند. تنها اگر به جنبش همبستگی با "جهان سوم" نگاه کنیم می بینیم که این جنبش چیزی کاملا نو در تاریخچه امپریالیسم اروپایی می باشد و ریشه اش هم در نهاد های اصلی آمریکا در سال های 80 قرار دارد. کلیسا های پروتستان روستائی، مردم نهاد های متفاوت، هزاران نفر به آمریکای مرکزی رفتند تا با قربانیان جنگ ترورانگیز رونالد ریگان زندگی کنند و به آنها کمک نمایند و از آنها محافظت نمایند و غیره... من از هزاران و ده ها هزار نفر صحبت می کنم. یکی از دختران من هنوز هم در نیکاراگوئه است. یک چنین چیزی در تاریخ امپریالیسم هرگز وجود نداشته است. هیچ فرانسوی به الجزیره نرفت تا در روستاهای الجزیره زندگی کند و به انسانهای آنجا کمک نماید و از آنها در برابر جنایت های فرانسوی ها محافظت نماید. به این امکانات هرگز اشاره ای نشده است - و یا به جنگ های هندوچین فکر کنیم. در آژمان تعداد محدودی بصورت پراکنده فعالیت نمودند. اما در سال های 80 بطور ناگهانی و ابتکاری اتفاق افتاد - نه در مراکز و از سوی رهبران

و نه در بوستون بلکه در روستاهای کاتزاس و در آریزونا. امروزه این مسئله همه جا در جهان صورت می پذیرد. طرفداران صلح مسیحی و خدا می دانند که چه چیز های دیگری. یک پیشرفت جدید دیگر جنبش جهانی برای عدالت اجتماعی است. این خنده دار است که این جنبش را بعنوان "جنبش ضد جهانی سازی" بنامیم.

طبق تبلیغات به اصطلاح " جنبش ضد جهانی سازی" در ابتدا در زاتله آغاز گردید. این غلط است. زیرا که این جنبش در ابتدا در " جهان سوم" آغاز گشت. زمانی که آدمها در یک کشور شمال جهان چیزی را آغاز می کنند فوراً مدرک و ثبت می شود. اما زمانی که صدها هزار دهقان هندی به پارلمان حمله ور می شوند هیچ مدرکی نمی شود. جنبش های بیشمار مردمی در برزیل و هند و غیره ... به حساب نخواهند آمد قبل از اینکه شهری از شمال وارد بازی نگردد. شهر زاتله وارد بازی شد و این چنین جنبش در بخش های بیشمار شمال و عملاً در مجموعه جنوب جهان گسترش یافت.

ناواریو: جنبش " ضد جهانی سازی" به واقع جنبشی عالی است. اما بعضی اوقات آدم این احساس را دارد که در جای خود گیر کرده است و فلج شده است. در باره ایده یک انترناسیونال پنجم و یا یک سازمان دیگر که یک الترناتیو برای سیستم موجود جهانی ارائه دهد، چه فکر می کنید؟ جامسکی: من در کنفرانس های فوروم جهانی که همواره در جنوب جهان انجام می شوند، صحبت نموده ام. من در آنجا گفته ام که این جنبش می تواند بزرگ یک انترناسیونال واقعی را در دل خود حمل نماید. برای من این خود اولین انترناسیونال واقعی است. " اولین انترناسیونال" مهم بود اما بسیار محدود بود. در واقع بخشی از اروپا بود. مارکس آن را از بین برد زمانی که وی دیگر آنرا نمی توانست کنترل نماید. دومین انترناسیونال قبل از جنگ جهانی دوم فلج گردید. سومین انترناسیونال از سوی شوروی بعنوان نهادی تبلیغی پذیرفته شد. چهارمین انترناسیونال در حاشیه و تروتسکیستی بود.

این یکی اما اولین انترناسیونال درست و حسابی است - حداقل اینطوری بنظر می رسد. من تنها از فوروم جهانی صحبت نمی کنم بلکه همچنین از:

Via Campesina

در آخرین دیدار من از فوروم جهانی در پورت و آلگره اولین قدم من در " ویا کامپزینا" مرا به سازمان جهانی دهقانان راهنمایی نمود جانی که دیدار های بین المللی صورت می پذیرفتند. خیلی زنده و هیجان انگیز و نمایانگر بخش هایی از مردم جهان بود. به واقع بودن در آنجا بسیار هیجان انگیز بود. این مسئله در باره فوروم جهانی هم صادق است. این خود جهانی شدن واقعی و درست و حسابی است. در آنجا انسانهایی را می بینی که از تمامی جهان آمده اند. از تمامی بخش های زندگی. آنها با هم بحث و گفتگو می کنند و با هم پیوند برقرار می کنند و زمانی که به خانه های خود برمی گردند تلاش می کنند این ایده ها را در باره تغییرات اجتماعی در آنجا پیاده نمایند.

من نمی دانم که آیا این انترناسیونال جدید هم شکست می خورد - شاید. اما اگر اینچنین شود این خود منجر به آکسیون های دیگری برای انترناسیونالی دیگر خواهد شد. برای تلاش های مجدد. من فکر می کنم چیزی را که شما می گویند پر معنی و صحیح است. آنچیزی را که ما در اینجا می بینیم شاید بزرگی برای اولین انترناسیونال درست و حسابی باشد. انترناسیونالی که از طبقات مردمی همه جای جهان شکل خواهد گرفت. این انترناسیونال تلاش خواهد نمود بیگانگی شدیدی را که انسانها همه جا - در آمریکا و سایر نقاط جهان حس می کنند از بین ببرد و همچنین احساس اینکه نهاد ها برای ما کار نمی کنند بلکه برای دیگران را هم از سر بگذرانند. این گروه ها می توانند خود را سازماندهی نمایند و تجهیز بشوند و از آزادی هائی که ما خوشبختانه در اختیار داریم استفاده کنند.

این واقعا چشم انداز بسیار مهمی است.

ناواریو: مسئله نگران کننده دیگر، آمریکایی شدن سیاست اروپا است که بنظر من در همه جا در حال انجام است. حتی چپ ها هم در اروپا زبان خود را از دست داده اند. رهبران چپ دیگر از طبقه کارگر صحبت نمی کنند بلکه در باره اقبال میانی صحبت می کنند. مبارزه طبقاتی برای چپ ها به هیچ وجه دیگر موضوعیت ندارد. پیشرفتی بشدت نگران کننده: زبان سیاسی آمریکا در حالیکه چپ ها همزمان در اروپا بشدت ضعیف می شوند در اروپا خود را نشان می دهد.

آمریکایی شدن زندگی سیاسی اروپا شگرف است زیرا که نفوذ آمریکا هم در جهان همزمان کاهش می یابد. اروپا همواره هر چه بیشتر آمریکایی می شود. این چنین احزاب سیاسی قدرت و مفهوم خود را از دست می

دهند. ما هیچ حزب سیاسی دیگر نمی بینیم بلکه تنها هنوز شبکه های رسانه ای رهبران سیاسی موجودند. سیاست به صحنه نمایش تاتر تبدیل می گردد. شما پیش از این در باره حملات تهبیجی برای جلب مردم صحبت نمودید که بدون رابطه و مفهوم به نمایش گذاشته می شوند. این مسئله را چگونه توضیح می دهید، در حالیکه نفوذ آمریکا در جهان کاهش می یابد اما ارزش های سیاسی و فرهنگی آمریکا در اروپا بیشتر می شوند؟

جامسکی: این مسئله خود پهنه گسترده ای دارد. سعی می کنیم در باره برخی از مسائل صحبت کنیم. اگر ما تاریخ زمانی طولانی را پیش خود نگاه کنیم در این صورت خواهیم فهمید که اروپا قرن ها قوی ترین و خشن ترین منطقه جهان بود. شکل دادن سیستم دولت های ملی اروپایی برنامه ای بود که با کشتار جمعی و انهدام به پیش رفت. در قرن هفدهم 40% مردم آلمان از طریق جنگ از بین رفتند. در مسیر این قساوت ها و خشونت ها اروپا فرهنگ قساوت و تکنولوژی خشونت را خلق نمود که به آنها اجازه می داد جهان را فتح نمایند. برای مثال به بریتانیا نگاه می کنیم. بریتانیا جزیره ای کوچک در کرانه اروپا بود که از آنجا به جهان رهبری می کرد. همچنین بقیه اروپا واقعا سیاست خوبی را دنبال نمی کرد. کشور کوچکی چون بلژیک احتمالا قادر بود در کنگو 10 میلیون آدم را بقتل برساند.

طبیعتا این مسئله بدون خودخواهی نژادپرستی نمی توانست پیش برود. در دو جنگ جهانی این مسئله به اوج خود رسید. از جنگ جهانی دوم اروپا صلح آمیز شد. نه به این خاطر که اروپایی ها پاسیفیس شدند بلکه به این خاطر که آنها فهمیدند که آنها جهان را از بین خواهند برد اگر که بازی سنتی " همدیگر را از بین ببرند" را همچنان ادامه بدهند. از این رو آنها فرهنگ قساوت و تکنولوژی انهدامی را خلق نمودند که آنچنان شدت گرفت که به این بازی خاتمه داد.

جنگ جهانی دوم به تغییر قدرت شدیدی منجر گردید. ایالات متحده آمریکا مدتها بود که قوی ترین قدرت اقتصادی جهان شده بود - بسیار قوی تر از اروپا. اما آمریکا بازی کن همطراری در موضوعات جهانی نبود.

آمریکا بر نیم کره غربی مسلط بود و سایه خود را بر فراز منطقه پاسیفیک گسترانده بود. اما خود در مقامی پشت بریتانیا و حتی فرانسه قرار داشت. این مسئله با جنگ جهانی دوم تغییر نمود. آمریکایی ها در حالیکه سایر نقاط جهان بطور جدی از این جنگ آسیب دیدند، به شدت از این جنگ منفعت بردند. با این جنگ دپرسیونی که دچار صنایع شده بود خاتمه یافت و عملا محصولات صنعتی به تولیدی چهار برابر رسیدند. زمانی که جنگ برای آمریکا پایان یافت آنها نیمی از ثروت جهان را در اختیار خود داشتند و قدرت نظامی و موقعیت امن شان بی نظیر شده بود. طراحان این را می دانستند و از این روی رهبریت بر جهان را طراحی نمودند. آنها نمی خواستند اجازه دهند که کشورهای دیگر رفتاری خودمختارانه داشته باشند. این طرح ها ساخته و به اجرا درآمدند.

در اروپا پایان جنگ به یک موج خروشان دمکراسی رادیکال، ضد فاشیستی، مقاومت و گرفتن کنترل از سوی کارگران کشیده شد. بنابراین اولین وظیفه فاتحان یعنی آمریکا و بریتانیا این بود که این موج خروشان را شکست بدهند. در هر کشوری بعد از کشور دیگر و همچنین در ژاپن اولین وظیفه به اصطلاح آزاد کنندگان این بود که مقاومت ضد فاشیستی را شکست بدهند و مجددا نظم سنتی بر این کشور ها را برقرار سازند - شاید نه با همان اسم اما غالباً با همان رهبران. این جنگ یکشبه به انجام رسید و مثلا ایتالیا احتمالا تا حداقل سال های 70 هدف اصلی حملات سازمان سیا بود - تا زمانی که کمی عنصر وجود داشت که توسط آن دمکراسی ایتالیا را بتوان نجات داد زیرا که این به آن مفهوم بود که جنبش کارگری نقش بزرگی بازی می کند و این مسئله ای بود که آنها (آمریکا و بریتانیا) نمی توانستند تحمل نمایند.

کم کم آنها این را فهمیدند: رهبران اروپا می بایست وضعیت جدید خود را بپذیرند و قبول کنند که آمریکا نقش سنتی خود را - یعنی بطور قساوت بار و بربریتی بر جهان حکومت کنند را - از سر خواهد گرفت. اروپا نی ها هم باید این را بپذیرند که بخشی از این غنیمت نصیب آنها خواهد شد - غنیمتی که در نتیجه رهبریت آمریکا بر جهان نصیب آمریکا خواهد شد. دمکراتهای رادیکال در اروپا اما همه چیز را از دست ندادند و توانستند به مقیاس معینی از سوسیال دمکراسی دست یابند. از لحاظی هم اروپایی ها زندگی بهتری از آمریکایی ها دارند. آنها سالم تر و بزرگترند و بیشتر وقت آزاد دارند. از همه مهمتر آمریکا از سال های 70 ساعات کاری بیشتر و دستمزد کمتر و خدمات اجتماعی بسیار اندک و همچنین بدترین ارزش های بهداشتی را در میان مجموعه کشورهای صنعتی جهان دارا می باشند. این مسئله حتی روی بلندی قد هم تاثیر گذاشته است. زمانی که

یک آمریکایی به اروپا مسافرت می کند، اولین چیزی که نظرش را جلب می کند این است که مردم اروپا چقدر بلند قامت می باشند. اروپا بخاطر موقعیت زیردستی از بسیاری از امتیازات لذت می برد. آنها زمانی که موضوع بر سر قتل عام و انهدام و غیره است، می گذارند تا آمریکا پیش قدم باشد. در واقع نوعی رضایت حکم فرماست. درست بمانند یک آه برای سبک شدن بنظر می رسد: بعد از قرن ها قصی القلی و بربریت استراحت می کنند و روی بسوی مسائل دیگر می برند. بگذارد تا آنها این کار را (با آمریکا) بکنند. ما خوشحالیم برای این غنیمت. کلمه کلمه بصورت زیر بیان شده است:

"we'll just enjoy the benefits from that"

چه کاست های سیاسی و چه کاست های تجاری و غیره هیچ مخالفتی با این موضوع ندارند. اما آنچه که شما (ناوارو) بعنوان آمریکایی شدن می نامید در واقع گسترش کنترل از سوی جهان تجارت است. کاست های تجاری خیلی از این مسئله راضی هستند. آنها در این ماجرا بطور تنگاتنگی وارد شده اند البته بشکلی اختلاف هم وجود دارد اما در اساس آنها کاملا تنگاتنگ با آمریکا در آمیخته اند. مشاهده این اختلاف بسیار دیدنی و جالب است. بنظر می رسد که ما بازار آزاد داریم. ایدئولوژیها این جور می گویند. در واقعیت اما سیستم اقتصادی داریم که تکیه بر دولت دارد. این چنین مثلا:

Hightech-Ökonomie

بطور عمده فعالیت و تحرک خود را از بخش دولتی تغذیه می کند. تنها به این محل فکر کنیم که ما حالا در آن بسر می بریم:

Massachusetts Institute of Technology

در نهایت این تحرک برای استثمار به سرمایه خصوصی سپرده می شود. برخی از اوقات کاملا مسخره است.

صنایع هوایی غیر نظامی امروزه از سوی دو شرکت رهبری می شوند : ایربوس و بونینگ

آنها دانما در سازمان تجارت جهانی بر سر اینکه چه کسی بیشترین سوبسید های دولتی را دریافت کند با هم مشاجره می کنند. در اساس مشکل این دو شرکت بر سر این است که چه کسی وابسته به قدرت دولتی است. در آمریکا خطوط هوایی رسمی (دولتی) همچنان وابسته به:

Aerospace/ Air Force

می باشند و بدون آنها موجودیت نخواهد داشت.

در اروپا صنعت هوایی غیر نظامی بشدت تحت حمایت دولت است. طبیعتا وحشت در آمریکا زیاد بود زیرا که (شرکت های اروپایی) با ایربوس قرار دادی برای بنای هواپیماهای تانکر برای ایر فورس آمریکا بسته بودند. اگر به این قرار داد کمی دقیق تر نگاه کنیم به این نتیجه می رسیم که گویا یک شرکت آمریکایی با ایربوس همکاری می کند.

بله این را ما " بازار آزاد" صنایع نام نهاده ایم که تکیه بر دولت دارند و در هم آمیخته اند. اما برای کاست های تجاری اروپایی و آمریکایی این تحرک ها و فعالیت ها قابل قبول است و از آنجا که آنها سیستم های تجاری خود را بشدت کنترل می کنند از این رو همه چیز درست است. حداقل این را تبلیغات و این نظریه می گویند.

من از این حرکت می کنم که در زیر این سطح ظاهری مبارزه طبقاتی همچنان ادامه خواهد داشت و دیده می شود و آماده است که هر لحظه گسترش یابد. بله اما در باره آن نباید صحبتی بشود. یکی از دختران من در کالجی دولتی که شاگردانش از خانواده های تهیدست می آیند تدریس می کند. این شاگردان می خواهند پلیس یا پرستار بشوند و اکثرا می خواهند کاری از همین نوع ها انجام دهند. در اولین کورس وی از شاگردانش می خواهد که آنها کمی در باره هویت خود بگویند. در باره وابستگی طبقاتی شان. اکثر این شاگردان چیزی در این باره نشنیده اند. کلمه " طبقه" کلمه ای است که آدم در دهانش نمی چرخد. پاسخ هانی که وی از شاگردانش گرفت این بود: " طبقات پانینی" یا " طبقات میانی". به این معنی که اگر پدرت جانی سرباز است وی به طبقه میانی تعلق دارد و اگر در زندان بسر برد به طبقه تحتانی وابسته است. این هر دو طبقات است. در واقع این خود موردی ایدئولوژیکی است. دانستن این مسئله که واژه " طبقه" با این در رابطه است که چه کسی دستور می دهد و چه کسی از دستورات اطاعت می کند. جز این چیز دیگری در ضمیر خود آگاه ضبط نشده است. در واقع مسئله ای سطحی. اما در هر حال این واژه در ضمیر وجود دارد یعنی مستقیم زیر بخش سطحی. به مجردی که آدم با انسان هانی از طبقه کارگر صحبت می کند آنها فوراً عکس العمل نشان می دهند. زیرا آنها این را احساس می کنند.

ناوارو : متشکرم من قول داده بودم که زیاد وقت شما را نگیرم. در آخر من یک سوال شخصی دارم. تعداد بیشمار انسان در جهان از شما برای کارهایتان قدرانی می نمایند. این نیرو را از کجا می گیرید؟ چگونه می توانید ادامه دهید؟ شما در اینجا در میان مرکز امپریالیسم نشسته اید و با بیانی روشن با نیروهای قدرت صحبت می کنید. در باره اینکه انسانها مجبور به سکوت می شوند و محصور به حاشیه رانده می شوند. همزمان شما از سوی انسانهای تمام جهان تحسین می شوید. کسانی که کارهای شما را می خوانند و این کارها را بشدت یاری رسان می دانند.

چامسکی: من در آمریکا خودم را به حاشیه رانده شده نمی دانم. امشب زمانی که بخانه بروم در حدود 5 ساعت ایمیل هایم را پاسخ می دهم و همچنین ده ها نامه و دعوت نامه را که برایم آمده است می خوانم. منظور من از به حاشیه رانده شدن یعنی اینکه انسانها از سوی ساختار های قدرتی به حاشیه رانده می شوند. ساختار های قدرتی برای من بی تفاوتند. من در آنها زندگی نمی کنم و اگر دشمنانه در مقابل آنها قرار نگرفته بودم در این صورت فکر می کردم که یک جای قضیه بو می دهد. به همین دلیل هم من عکس سر مقاله " د آمریکن پرسوپکت" را که قبلا در باره اش صحبت کردیم رویروی در دفتر کارم آویزان کرده ام. بهتر از این نمی توان دلیلی آورد که شما آنچه را که درست است انجام دهید. اما آنچه که مرا همواره به کار کردن برمی انگیزد، برخی عکس ها در آن رویروست. یکی از عکس ها نشان دهنده احتمالا بدترین قتل عام جنبش کارگری است که در تاریخ اتفاق افتاده است. این اتفاق صد سال پیش در شیلی رخ داد. در آنجا کارگران معدن تحت شرایط غیر قابل تصور درمعدن کار می کردند. آنها با خانواده شان پیاده به شهر کوچک بعدی که تقریبا 12 کیلومتر از آنجا فاصله داشت می رفتند. آنها می خواستند که کمی دستمزد بیشتر بگیرند. صاحبان معادن بریتانیایی از آنها پذیرایی نمودند و آنها را به حیاط مدرسه ای راهنمایی نمودند و اجازه دادند تا آنها دور هم جمع شوند و با هم صحبت کنند. سپس آنها سربازان را آوردند تا همه آنها را با مسلسل هایشان مورد هدف قرار داده و از پای درآورند. مردان و زنان و کودکان. کسی نمی داند که چه تعداد کشته شدند. ما آدمهایی را که می کشیم نمی شماریم. شاید آنها هزاران نفر بودند. صد سال طول کشید تا این جنایت در خاطر ها زنده شد. در این عکس یک یادواره کوچک است. من سال گذشته خودم آن را دیدم. جوان ها آن را درست کردند. بله جوان هانی که تازه شروع کرده بودند از دسته های آهنی دیکناتور فرار کنند. تنها پینوشه نبود. شیلی تاریخی تلخ از خشونت های دولتی و استثمار و فشار را پشت سر دارد. اما امروز همه برخاسته اند. بله این قصاصات ها انجام پذیرفته است و امروز انسانها شروع کرده اند خود را با آن مشغول سازند.

آن عکس در آن رویرو شما طبیعتا می دانید که چه چیزی را نشان می دهد. این یک نقاشی است که یک کشیش مسیحی به من داده است. در این نقاشی در یکطرف پیشوف اعظم رومرو که در سال 1980 به قتل رسید قرار دارد و در مقابل وی 6 رهبر روشنفکر، کشیش مسیحی که در سال 1989 از سوی تروریست ها که از سوی آمریکا جهت داده شده بودند، مغزشان متلاشی شده بود. همان نیروهای ترور یک سری از قتل عام ها را با قربانیان دیگر به انجام رسانده بودند. بالای سر آنها فرشته مرگ قرار دارد. منظور رونالد ریگان است. او عموی مهربان نبود. این واقعیت سال های 80 بود. من این عکس را آویزان نمودم تا مرا بیاد دنیای واقعی بیاندازد. اما همچنین این خود امتحان جالبی است. هر آمریکایی که به این فضا وارد می شود فوراً می فهمد که این تصویر چه را نشان می دهد. ما برای این قتل عام مسنول می باشیم. اما چیزی در باره آن نمی دانیم. 10% اروپایی هانی که اینجا می آیند می دانند که این نقاشی چه را مجسم می کند. من می گویم تمامی آمریکا جنوبی ها می دانند که این تصویر چه مفهومی دارد. منظورم تا همین اخیراً. امروز جوان ها این را نمی دانند زیرا که تاریخ از مغزهای آنان رانده شده است. تاریخ و واقعیت دو چیز خطرناکند. به خاطر آوردن قتل عام معادن شیلی بخشا از سوی انسانهای جوان انجام می پذیرد. آنها برمی خیزند و می خواهند گذشته را مجدداً از آن خود کنند و ایده آل ها را مجدداً کشف نمایند و برای آن کاری کنند. این کافی است من خواهم گفت که بیشتر از کافی است برای اینکه من خودم را در جریان و حرکت نگاه دارم.

ناوارو: متشکرم. بسیار عالی بود. ما از شما دعوت می کنیم که به بارسلونا و کاتالونیا بیایید. به نام میلیون ها انسان از شما تشکر می کنم. برگردان به آلمانی Andrea Noll :

.....